



وقف کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمیٰ مرعشی نجفی (ره)  
شماره پنجم: ۱۳۵۳ هـ ش

### تاریخ ارکاد

بسم الله الرحمن الرحيم

حدوث حادثه در راه سردار است که او پیش کمال محنت و قریب قدر است  
و شکر چقدر قیاس حاکم قرار سردار است که روز جمع محنت از خواننده چهارگانه  
و سیاس خوردن از قیاس شایسته هر روز است که شایان روزگار  
در تیر بند گاه بی زوال است صلوات سلام بر سیدانام و جگر  
دین اسلام سیدان و همسین اترک کانیات ابوالقاسم محمد و اولاد صحابا  
و بر غم و اولاد طاهری چون با که ایت ته مطهرات الهی و عین خصلت عالم  
امکان

امکان بدلول لولاک لولاک لا حلفت الا لولاک که بود بر ذات کس است  
سب تا ابد خواهد استرون بود و آدم عذب لا لعبد نه بکس که در ایام  
شکر شایسته عید اله بر سر شکر در دوران محاصره از جمله مخصوص بوده و در احوالات  
و جلاء و میان دو اسلک مراغه و با اطلاع داشته تر حلال احوالات  
شخص عید اله و در شکر و میفکارد که خواننده را معلوم باشد که لا اگر در پی سر پا بگذرد  
صدقه بشکر در دوران دو اسلک رسیده است که مادران بخت قبل صد هزار نفر  
ملاق حدار دید هر که در شکر حل را در تقیر بشوید عذیب شسته تر یکوید ام  
مار و در هر عهد و دوران و در هر عهد و مکان مشرف و در پرده عجب و در طاهره کابینه  
و در هر گتایدت حضرت سلطان السلاطین شایسته جمیع ما  
امیر الا سلام و الیه منی فرمان الامور الطین خسرو عمر ابوالفتح و انصرا

وقف کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمیٰ مرعشی نجفی (ره)  
شماره پنجم: ۱۳۵۳ هـ ش



و چه در نهیست فخر و با طریقه صورت در راه رفته کاه را از آن تیره بجز و طهر آن کرده  
با چاکران در گاه خاقان مقفور محمد شاه در جوم در باس صورت کرتیس و تدلیس کرده  
با دست ای نیز چاکران استانه جاریه عبا و نمرد و کور در قان کرده مانع ماست  
سراوان و در بند کرده و راه معاش او مضر بچار رخ و تیره از راه ملک کرده  
و اکثر که در آن شرایه لاریه و رحمت خاقان مقفور بر وجه و لای شیخ طایف  
وقت با جوشته و فلا کرده شیخ چیده استغنا و استقلال خود را بر حد  
کمال دیده بجد او در اول حد اطمینان کرده خلاف پدیده و در جویداد نالت شیخ  
و شداد کشف و عقیدت خود را بطهور آورده و در سگ و ما و جلد برای کرده  
پدرم روضه رضوان بدو کندم بفرودخت ما خلف بنام از جویداد ششم اولاً  
حواصیل روح توید کرده و اظهار کشف از آن توید که پدرم شیخ از جده بر او از خوبان

سیرت حال

ارسل الی

رسول الله صلوات الله علیه و آله و آلهام غیر شده که مکتب قرمما لایه ان سلطنت عالم  
که در جهاد نامه روایت می شود و در آن اگر لوی بادیه یعنی نوشته هر یک را بوجه حکومت قیامت  
بجو بخریب کرده و حکم کرده که خون و مال و عیب و عیب را بپوشد در دم بی بر پار او بیست و چهار  
مجموع کرده چنانچه این شیخ ماوان را در قبل بران اسم خود استقلال  
گذاشته و در حقیقت ستان و حیلان در در داشته و در جمع او در اسباب حلیت  
اقرار داشته و در راهی از مردم ریت بود چهار که هم لایه ریس با هم لایه ریس  
و اکثر داشته یعنی شیخ چیده در میان شیخ عقیل و حکم جهاد کرده بر طرف  
جهاد نامه نوشته با و عده های دنیا و بهر تکرار نواز از لاد صحرای جمع کرده و علم  
بر داشته طرف فارس رفته و شایسته و قوت پشاور و سرور در آن و سران  
عکس در دم و جو بهی بود عقیدت شمرده با جهات احکام و جلال او را پیشتر و

پنجانی آرد و با تکرار سلطان محمد احمید خان خداوند کارم لت عبیه روم را از آمدن  
شیخ عباد اطلاع داده در باب بیانی و حکم جاری شده که از زاری شیخ  
مرد در وقت مازنی و اسباب صحت و چهره و سیورسات داده شیخ عبادت بعد از  
گرفتن وقت شب با بیهوشی خود در شب کرم لت عبیه روس از پوز زده دید که شکری  
منظم و کرد با نظام سادات روس جنگ سیر کردن شکری است و در روز  
اخبار زده خلاف حکم و جهار نامه خود مخرج راه کهستان را پیش گرفته آمده و در  
که از جمله حالات و قوا و ملامت روس بعد و سکنینی آنجا نصرا را پیشند حکم بر تاراج و مال  
آن کرده پکنه می کرده آن پوز اراطیف و حاجت بی رحم از تاراج و اسیرودت  
کر کرده با بستان و اسباب و صحت که از ملامت عثمان کرم بدست آورده بودند برداشته بخانه  
مار خود بردند و این اسباب و صحت در میان اراطیف تا لکه در این ایام با آن صحت

حدود ولایت اردومیه و ملاک و میان صواب سبب سبب چو شیخ  
مازانی همیشه همیشه این روز داشته و در هر روز در پیشش با زرار کرد و در هر روز  
جمع کرده با عکر ملامت عبیه روم آشوب و خونخواره محمد ز عکر ملامت عبیه روم  
نقد سبب و حدود زیاد و ملامت عبیه روم سبب و ملامت عبیه روم  
در بیان آمدن شیخ عباد القار پیر شیخ عباد الله ولایت  
اردومیه کجا شرط بدست جمع آورد اسباب  
شیخ عبادت کا عذر با موالا و العظام اقبالی الدوله حاکم اردومیه  
و استیق ملاقات و اظهار رحم ستر کرده و حواش آمدن شیخ عباد القار  
لی خود را شهر اردومیه کرده بود و اظهار کرده که چند فقره را با بید زبانه اظهار کرده  
ای نام بدید مریا کا قان اقبالی الدوله در امان ملامت عبیه اجازه حاکم



شده و برادرش محمد عماد احمد لا اذکما نه بدف کلوه فارویده و عمره آلی چ وقت  
 خدمت محمد علییه را اردن میرفت چنانچه پانزده سال قبل در بده و حیدر  
 صد نفر از نواره قره پاپاق قتل شده بعد از نامور شدن پاشا خان شیخ  
 الملک با لشکر اردن چنان وارد کرده رفته بدولت م و در م روم لودار کرده و همراه  
 جوس کرده بودند در ایام آنچه خدمت میداد و ایام خانیف را خانیف علی  
 رس و دایم داشته و خانیف سرور سرجه در ایام که برادرش محمد  
 رسید مانند شیر که کرده باشد نوره زمان پیش شیخ عدله رفته بخوردن  
 اردن چنان واردن خود رفته و از جانب شیخ عدله سپه سالار سپاه لودویده که نوره  
 د علت غایب از سورس و جنگ شد عدله خانی زرزاد ماه سالگرد و روز و روز  
 مکرور بسیار از و روس را لودیده با بر چویشم الکو بسیار خواهد  
 لازم

لازم شد که در اصل رسل آنها قلمش که خوانده را بصیرت کا در بصره آمد لودار  
 در بعضی تواریخ نوشته اند که لودار و حاله این پیشند بعضی نوشته اند که لودار و  
 این نوع عماد پیشند و ایچ مشخص و معلوم شده طایفه تا تا رار لودار هم  
 رسل هستند و از طایفه میخوانند و چهار رار و خوانند و در سر حد هم ملت م و ایران  
 میباشند و بعضی مایات خرج گذارم ملت علییه روم و بعضی مایات بدولت علییه  
 ایران میدهند و مذمب این طایفه حاجت است و اکثر این مایات  
 شیخ عدله بوده و لودار و مکرور و پابک و خدا شناس هستند و چادر پیش  
 و اکثر این مایات و ما و اور کوه و لودارند و راه معاش این لار طرف هم ملت م روم  
 و ایران و مکرور و لودار است و صد م این گروه بهر هم دولت علییه پیشند  
 بعد از رفتن عمره لا پیش شیخ عدله حرکت کرده و شیخ کار کار اموالی دل خواه

خود دیده چهار ماه نوشته اگر در با وعده بهشت و حکومت هر خود جمع کرده بخای سرور  
 و کشورستان و حیران افکار و شیخ عبدالعزیز است که اهل ایران علی بن ابی طالب  
 مامورند به هیچ وقت شریک سازگار نخواهد شد مقصود شیخ آن بود که چهار روز  
 اگر در ابد است کرده سلطان خایر باشد چنانچه چهار ماه پیش شیخ آن  
 نوشته بود در میان حرکت شیخ عبدالعزیز شیخ عبدالعزیز  
 در آن موقع طرف استوی و سرد و سا و جلیح با شکر  
 اگر در آن ماه شیخ عبدالعزیز در راه روزه با عجزه لا مکرر و عبدالعزیز خان و ابوالعزیز  
 و ایرخان زرز او ماه هر دو روز در تمام از ایلات طولانی روم برداشته آمده در  
 استوی سه چهار روز در راه کرده حاجت طلبان و مطلبان زرز با جمع کوره و پناه زرز  
 طی شده و در ظرف هر دو روز در خود یک لیس سلطان سبک کوره و پناه حرکت کور و بنار  
 بی جا

جمع کرده و در شیخ عبدالعزیز شده و در ظرف ملک لاجان محمد لا ماش و مامورند  
 پیران و پیران عمره لا جمع کوره و پناه ماش و پیران و مکرر برداشته و در شیخ محسن  
 و شیخ عبدالعزیز در روز پنجم شهر کابل در استواری حرکت کرده در هر دو روز  
 و در آن منزل بیست و پنج هزار شکر همراه داشته هم بقدر لازم ما روزه پیش لایان  
 در تمام صد خور و چهره و سیورسات در برابر شکر شاد و اثر حواله کرده و لایان  
 قره پایاق را با سبقت حواله داشته بود یک خلد و بقیه خان و جلال خان و در بر کیم لا  
 که بر کمال و رشیدیان طایفه قره پایاق بودند همس از آنکه تصویب و مشورت کرده  
 باز ابراهیم میلدارند که کوره قره پایاق در خراسان در هر حد است شهر خاسته  
 و در آن شیخ عبدالعزیز اخبار و اعلام داده امید اندوخته چنانچه بقول الله  
 و نوابک لا تهرزوه حکمراں سا و جلیح نوشته در آنها هر یک در کار خود مطرب بودند

۸



وهن لاجاء موی حضرت نیت اندہ آسی رسمی بی درہ  
قسم  
تیس: ۱۳۵۲ هجری

۹

بدین روز جمعہ سلطان مرزا احمد خان شہزادہ شہسوار درویشی نوشتہ ہے جو ارخان احمد ابدلہ  
نشدہ ہے لایہ ماندہ بکلی گزردہ لولہ و پیکہ سکو در اجمع کردہ سیرت کے تہتم شہزاد  
ماہر حبل شیخ عبدالقادر اولاد لاک سکھ در کویک روز مجاہدین ماندہ قرار  
اگر اولاد مجاہدین جو در ای گزشتہ پانصد نفر لولہ و پیکہ قرہ پاپاق ملازم رکھ کر  
طرف بلخ و جلاخ حرکت کردہ لولہ لاکھ لولہ حیران سا و جلاخ و کور و کور  
اندہ شیخ عبدالقادر طرف بلخ و جلاخ حرکت کردہ لایان لولہ و کور و کور  
س و جلاخ و کور و کور حرکت کردہ لایان لولہ و کور و کور  
و پیکہ خاطر کردہ و سلیم خان سر کردہ سورہ چہارم لولہ پانصد نفر سورہ در کاب و لولہ  
نہ بعد از حرکت لایان و کور و کور لولہ حیران فرموی کہ علم برداشتہ نظر کردہ  
شرف شیخ عبدالقادر حرکت نمایند قار لاکہ در میان لایان لولہ و کور و کور  
دور و کور و کور

دور و کور و کور



در روز پانزدهم شهر شوال با کرب و خوارگی و شکر و حرکت قلبه آمده در قریه حاج حسن دورم کرده در  
پایان و خوارگی شیخ عبدالقادر بستر میان مهر آب و عرق است  
شکر اسلام و قتر اما میان مهر آب و عرق است  
در لاجرم حرکت شکر کرد و شیخ عبدالقادر با مهر عرق رسیده ایشان و اتراف و علماء  
در مسجد جامع جمع شده گفتند که در روز پنجشنبه که در روز حوران و اصفهان  
در زندانت است و شکر عرق در شهر عرق ملام و قدرت و خوارگی با شیخ عبدالقادر  
ملازم و در خوارگی با شیخ عرق پیش و خوارگی با اگر چه سو و در و ما حاجت  
و ما یکنه ایستیم تا بحالت به حضرت اندس شهر در روح العالمی همراه بودم حالا  
خرج گذار و ما یکنه شیخ عرق به شیخ و قتر که طرف شهر عرق آمده اما آن گرفته و آن  
و قربان بوده ما که احترام استقامت کرده و در شهر عرق میگویم و اکثر این در چنان در این

خیال بود

خیال بودند که جمل میان مهر آب شکر که در همه این حالات در جمله این عرق  
که کوچه بند کرده و قریه اتفاق قاسم خان بر تپه و در آن وقت که جمع کرده سکرت  
مبست پنج روز در مقام اراد است که کرده و خوار عرق و عرق خویچه نورا اراد و قتل  
و عمل و اعیان با بر تپه و اتفاق کرده شهر عرق را خوب نگاه دارد و در نام سکرت  
ما در روز نوزدهم شهر شوال شیخ عبدالقادر جابوس و شکر که با مهر میان مهر آب  
اطفای و ولده که پناه خردار سوسا توده و تصد نورا در پیاده ملازم شد  
شهر میان ما که در آنجا خواهم رفت هر سه و فقه جابوس آمده و در میان مهر آب  
زودیک بود که در راضع باشند که قریه اتفاق عیدان حاکم عرق این میان مهر آب در  
حضرت ایستاد از آنجا در حله که ملکه رسانیده و نگذاشته که این میان مهر آب میباید  
کار بد جوا بخیر شود و در روز نوزدهم شهر اراد در قریه حاج حسن حرکت کرده آمده و در آن روز



بر میان ختیر و سناکه و لفظه شیعیه مذکور بر حلال کرده با حکم آن چهار نامه  
 علی و سلامت و قاضی و شیخ السلام و محمد و صغیران و فقیران میان حرامی سفاک  
 بر پریدند و کرم نورانی است بلا ریزه زدند شیخ عبدالقادر مایک فی کسب عداوت  
 ترخ و عده شفاوت و با حکم چهار نامه پدر شیخ عبدالقادر قتل عام و در خون  
 چندان ریخته که جو خون روان شد معنی لاله اطفال رضيع در سینه مادران ناممکن  
 در هر پاره پاره کردند و القادر بر زدند معنی الواقع روح استیقا و شیخ طاهر در اولاد  
 در طبقات مجسم از جو راضع کرده چنانچه تا دو مقیمان القوم خود در پیوسته خونی خود  
 بودند که شیعه نهند را باید چینی کشتن و جو جویند و تو را با کور قتل شیعه نهند  
 دل آملون بر کس سوخت است که خندان خندان قتل آن پیکاران و ستم  
 اشاره میکرد تا معنی جویند نفر طفل که لوده میزبان سندی است و آن بدتر

صدار

صدراعظمان بلند کردند شیخ مایک در دست آنها قرآن است و بقتل آن در زمان کرد  
 همه را با خنجر کشیم پاره کرده خون آن صغیران بایه کلام الهی خنجر کشیدند طفل و بزرگ  
 ها داشتند مادر او میخواستند او را میان خانه پنهان نماید بعد از طردن دستهای حاکم  
 شده طرف کویچه حمیده حدانشناس حارث شاکر در راه رسیدند انداختند  
 طفل رفتند کرده سر او را با خنجر بریده لفظه که بر عهد صداقت و بیباکی و بدست طفل  
 پیکان را کشیدند اشرف کانیات یا خیر مینه لغوز مایه من شروز انفسهم و جمع پناه مسجد  
 بودند که شیخ عبدالقادر حکم کرد مسجد را آتش زده همه در میان مسجد سوخته و بارز و کار  
 و اسرا و خانه مادر آتش زدند علی ای حامی مردان رفته قرمان را اسیر و کرب و زور کردند  
 کشیدند عجب قالی و قالیها و بجه که پار در کوه نمایند بلکه شیعه که بلا بجه و اشرفی بار  
 در میان آتش انداختند هزار نفر زدند و خود بفرز اطفال رضيع که قتل کردند در میان









آخر دورم کرده و سانی بر بار ز دیده از فرج بر بار چهار صد فوجا بود و ششصد نفر  
از بارها از سرب و چهار و قورخانه که لایق حبسند داشت کالات کرد و باقی فوج تیره کرد  
و یکمده تیر تیر فوج چون پیش از آمدن شیخ محمد ایوبی بدار سبطه اطلاع داده و خودش در بار  
دو پانزده روز در کن رتیرا آخر کرد و یک شصت است دورم کرده یک فوج افت رتیرا شصت نفر  
دو قورخانه و فوج دهم حور با قورخانه شصتیانی تا کوثر رسیده بود و در کن رتیرا شصت نفر  
ام لا تیر فوج شصت دهم پیشتر بار باشد خود اقبال الدوله در هتم تیر فوج تمام اجام کرد  
از حرکت کرده قلعه بدر بود که از قورخانه خود فوج دورم کرده روز شصت روز شصت که یا تیرا  
بجای اقبال الدوله با فوج بر بار زدن نواز قلعه قورخانه روضه خیره و چهار حور بود  
حافظ حبس شد و شیخ محمد ایوبی در آن روز هتم تیرا نواز شصت کالات جمع کرده بود  
هم باقی با سار طینی عیال در آن بود که کالات کلام هم از رتیرا فوج و شصت نفر  
ریانه دورم صدقه

ریانه دورم صد کام راه میرفت و در بار تیرا هم فرقه از طرفی شکر حاضر حبس شد  
در آن روز و حور ساحت و تیرا دیده مانند قوم سبط رتیرا شصت نفر فوج  
مشخصت سر ساحت فوجی امتیاز یک را سبط وقت نیده و خود اقبال الدوله  
با فوج بمقام افت حرکت کرده رفته قلعه قرار که نیم فوج از قلعه بدر بود بال راست  
دورم کرده و در آن روز سبط تیرا از آمدن فوج که دید و فوج از جانب بر بار فوج دورم کرده  
در بار بار از آمدن صبح هر صبح شکر آله حبس شده چو در شصت نفر از توپ صد نفر  
با در بر شکر اسلام رسیده بر بار و سوره حاضر حبس شده هر سبط  
در یک سمت سرب و شکر با سردات هم سرب سوره ما در بالا  
که با سر کور رتیرا شصت فوج تیرا در شکر و حور کرده و در هر طرف  
شصت بود که از آن راه اما که تا خوب اقبال صیر کور توپ و شکر بود و در آن روز  
۳۳

شاد و جلالتش فتح جانب شکر اسلام بود و اقبال الدوله با نوح مقیم در قلعه  
قرار الطرف رودخانه نازلوچی واقع هشتم تا اجودان در قلعه بدر بود و در کوه بود و  
که بر باز با توپ چهاره بر میگرد و در جوی خانه خان در خورید که باز به جهت عبور توپ چهاره  
مدخل بود که یک دفعه جنود اکراد جلوی زبر سر باز ایستادند و نظام بر باز حرام  
باشی که اکراد تیر باران کرده همه تیر باران و توپ را قتل رسانیده علی سلطان کوش  
کشته تراد اما توپ چهاره پرند و زور زور انداخته بود و در آخر شکست قاتلش از طرف  
بر باز بشی و ابع قوه با عجب خبارت اکراد و هر شکست اقبال الدوله در بار بشی بار در آن  
شده هم شکر و جابر خود ارام گرفته و در سیزدهم شهر فروردین از آن صبح هر چه سپاه خاطر  
میوند با نوح مقیم الطرف رودخانه نازلو با اقبال الدوله سربسته را میگویند و نوح مقیم  
اجوان مخصوص ابع طرف رودخانه که طرف قلعه بدر بود باشد ارام سیر بودند و در قلعه و ما

بدر بود

عین پند نوظرفید سربسته بودند و کوه قلعه سید ترخان را داغ اودا بهر  
محمد باقر خان پناه نورد و دره محاجر باران که پناه حینی خان محاصر نورد و دره کوه کابل راج  
افت و دره در کوه و ما تا لاس کوه با استقامت بودند که اکراد سر کوه پناه پند  
سپاه و عوار سربسته در رشتات در جانب رما افت رنج و کوه کابل  
مارطینی در طرف اکراد مانند باران و ترک در آسمان برین مراد و در طرف نازلوچی  
در کار رنج و قریه اقبال الدوله که کامر کوه و کامر پناه که باز و کوه و در کوه  
میداد و حکم با بد اخشی توپ شکستید خودش با شکست طینی در سکنر با زیر اندازند  
که ما گاه در دیش نام که در دیش سفیدان و کله خدایان شکست کوه و بزرگ طینی  
بود ما قدر بر کوه شکست با شکست مارطینی است تا زور تر اندازند ابع جلالت طرف  
کوه کل این تاریخ کوه و زور اکراد که سر اکراد شده و اکراد در هیچ جا ایستاد که کوه تا کله

بهر طرف



بعد خود شیخ خیداله آند و در هر روزم شهر فرقه احترام در قریه فرور شیخ خیدالی پیروز  
 پسته در آن وقت تمام سپاه همراه داشته در سیزدهم شهر فروردین آن قریه کوچ کرده  
 سراندر آند و در روز یکشنبه براندوز بالا کوه شرف کوه در آن روز که هزاران کوه در آن جمع  
 بوده در آن شب اجاره همه شکر میز جمع کرده آتش افروز کرده مانند قوم محوس آلوده آشفته  
 ساخته که در آن روز و صبح روز شنبان آتش شکار اجعه در روز چهارم شهر  
 در آن محل کوچ کرده آند و در کوه سرکه بسیار بزرگ است و کوه شهر در آن است  
 هر از روز هزاران کوه در آن جمع شده بود و در آن روز شب بقا مرده که اگر در سیزم  
 جمع کرده کوه سرکه آشفته در آن ساخته شیخ خیداله آند و در آن شب که جان کوه  
 و قریه که در آن یسه نوزده کله معطره ترفیع فرما شد و شب افروز بود و در کوه مناصحیه کوه آتش  
 و در آن آتش تا این آتش در آن کوه چه قدر لغات و تفرقه و در آن شخص تا این شخص  
 لغات و تفرقه

بقاوت داشته و در آن کوه سرکه یا بود چنانچه چهره قریه و کوه این امر عامه ظاهر لغات  
 در خود نشیده خود را شش پناه و آینه اظهار عداحت میگردید و بار در روز و در کوه  
 لیلی و اعیان و همه این نوشته و در آن کوه خود خورده مصوب رفایک باقی در کوه حاجت  
 اقدس و الاله لیلید خلد آند و در مصوب علام شیخ متولد شده و آند در مرده مصوب کوه  
 شیخ خیداله که با مالارومی نوشته همه علمای اعلام و معاصر  
 و سعادت شهر آند و الاحرام و اعیان کوه بارومی را معلوم و مشخص باشد که در آن  
 هر که حضرت اقدس شهر آند خلد آند بلکه علم و احوال و رحمت و عجز شده و عجز  
 اظهار شد و بجزیره آند و در کوه باغ و حقا و در حد شیان هر که عجز آند  
 و اظهار کرده رفیع علم و احوال و عجز و عجز در آن در آن وقت که احوال عجز  
 شده و حقیق اطمینان و با چار کرده آند و در آن روز در شهر در آن روز  
 ملحق



روز چهارشنبه بمه فوالت باشته در صحنه شهر احوال بر کرده و که هم کرده که چرخ و  
 شکر باطن خود را طاهر کرده میخواند که در گذشته و گذشته که سپارده خاکند علی و امیر  
 کاغذ معرب سلطان اقبال الدوله نوشته اندن شیخ حیدر علی بعلین که در طراح ولده و اقبال الدوله  
 در روز پانزدهم فرقه حرام اشخیایان در تاریخ دوم خورشید در شهر کرده خودش در شهر  
 در وقت خود اقبال بر بازو تریب حرکت داده در راه قریه بزرگ سپارده شکر و در روز  
 بر بازو تریب بازو تریب بود و شیخ حیدر علی که در اندن اقبال الدوله طرف مشرف شده  
 شیخ صدیق پیر خود را با هم بر زر سفره و پاکه و ستاره رفت و قریه چینی که در راه بدو است  
 شکر مشرف اقبال الدوله بود که در وقت عبور کار کرد اسحقه بر بازو تریب بود  
 و در شهر شده اقبال الدوله مشرف شده در راه قریه طرف شهر حرکت کرد پس رسید  
 و آمده حرکت میکرد که شیخ صدیق خود را بشد وقت نزدیک قریه بزرگ بر بازو تریب

جرمانه

آمده است میبندد که مشرف مخلص فرمایید در خانه خود مانده اهل حرم را و احوال کرده فردا در شهر  
 باشیم اقبال الدوله که بر بازو تریب در احوال مایه چاره دیگر انداخت و مقصود بر بازو  
 سزای بوده که رفقه شیخ صدیق را در رفتی اقبال الدوله خود را بر مانده اقبال الدوله  
 بر بازو تریب در احوال و نموده دیگر حال که بار قاطر بود بوجه اطمینان بر بازو تریب در احوال  
 که برده فردا شهر کردند بعد در رفتی آنها اقبال الدوله فرمود که در رفتی بچرخانید که این مال الله  
 رفقه شیخ صدیق را در کرده عقب با حمانه آورد چهار صد نفر بر بازو تریب با تقدیر سبب  
 و با طلبش بود و با چادر میزدند شیخ صدیق و ولده از رفتی اقبال الدوله طرف مشرف در راه  
 کرده شیخ صدیق سفره و پاکه را برداشته حقیقت میاید مرید که بر بازو تریب اقبال الدوله در شهر  
 شده اقبال الدوله خودش در وقت که در لاهور بر بازو تریب از راه عمر رسید در شهر  
 در روز که در لاهور بود بیشتر آمدیم از مروج بر بازو تریب در شهر و هشتم باقی در راه بود و چهار صد نفر

با ناسپرد

رفشه  
 بر بانی بود که رفته تصدق فرمایند بازمانده بود در خانه با خود خوانده داشتند و خانه  
 آنها در دماوند بود و خانه نازلو بود هر روز اگر در رفته اند که تا راج میگردانند اگر چه  
 مراد ما را میگویند و زنده کرده میفرستد ما را بر آمدن اقبالی دولت شهر را در یک عین  
 در شهر مکه گذشت بود و این هم و این است و این است که آمدن اقبالی هم بود  
 اقبالی دولت در آن شب در دره و برج و قلعه اکتفا و همه اطراف و دره و دره و این  
 و صاحب خدمت فرج را سپرده و بر کار و بعضی شهر را در روزها گذارند خود شمس  
 که طرف دره و دره و شاه است که کرده و شیخ چیده باز آمده از قرار سابق  
 اگر که بیزم جمع کرده در کوه سراسر آتش افروز کرده و قوار از روز که عجم به باشد شیخ  
 و حلف سعید با شکر که همراه داشت آید و شیخ چیده الیه پیوسته است و شکر از  
 بی باکی که سر جمع بودند و در بیست هزار شکر یک با چار سفید که بود و در  
 بیست

۲۳  
 زوزا سپهر  
 شیخ چیده الیه بود و خود را چار سفید و سفید چیده الیه و در زمان طایفه  
 اراد که در روز شیخ چیده الیه تبعه لایع قرار است این خان زوزا ابرو طیف خان و  
 و ابراهیم خان و ابدال بدنه با باده نقره حریف شکر و حریف و سفید لایع که با پیروی  
 نمانی لایع و قویف روند و حد یک و حد لایع اسکندر یک که در طرف م با بوز و پیکار  
 آمده بودند و خود را پسر فرزاد اسکندر که در اسیر بزرگ طایفه فار در که در حریف است  
 و شام جفا و در پیشستان انج اگندیش سفیدان شکر چیده الیه و شیخ چیده الیه  
 و حلف سعید و شیخ مدارت که ما بنز و قافرت طر با حریفان و انج قیام در آن اراد  
 ما طوارف و توابع حاضر بودند و اکثر اراد زده و خود پوشیده و هر طایفه هم مومل و طایفه  
 در پانی سوال جواب شیخ چیده الیه با مقرب الی قال فی اللی  
 و علماء و اعیان شهر را در مرد و اهل کردن جبهه تا که سوزان و مخصوص

در روز شنبه هم شرفیقه هرام اقبالی الدوله هم در روز پنجشنبه و اطراف قلعه را علی و علیان  
 در کرده و بر بازو کرده و توپخانه سپرده و قرار بر بازو و لشکر تهر را داشته و وقت کرده خود شیخ  
 کما هم سواره و کما هم پاه در اطراف شرفیقه و قرار سنو کما هم الدوله و هم اهل شرفیقه اتفاق  
 داده و در وقت کار بزرگ بیده کرده خوابه با شرفیقه اعلم کرده و همه جا با جانک و در شرفیقه  
 سبزه کرده و در آن روز و در آن وقت در اطراف شرفیقه کار و در آن وقت ساعت در روز که  
 جبهه فتنه را بلیس آلوده و در آن وقت که اعیان و علی و شریفان ارتدیک و در آن حال که  
 توپخانه در مجلس اقبالی الدوله حاضر بود و در آن وقت که شرفیقه در وقت تلذذ را اهل  
 کرده و داده بود امروز تمام استانی شیخ با بیت تهر و جوار و جوی حصار داده  
 دیگر پیشه و آن اسباب و لشکر که در دوله شما ندیدید و در آن طرفه را غنای باغی شیخ  
 بیشتر است داده و انباشت زیاد هم که هزار بار و لشکر در تهر ندیدید و قلعه را  
 در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که

باب حکایت

در مقام بدست آمدن شرفیقه می توانید استادی نامه در حقیق و جوار شرفیقه  
 با شیخ منصور قهرت و ملت نیک و نیت که مثل میان هم آب حقیقت  
 پیو او ده با سید حالا مسخر وقت چنان است که تسلیم باشید مدتی مدرا نماید  
 تا در یک بعد آن وقت و جوانی در این خصوص اگر کاغذ هم تهر بچای سید که ابرو دارد  
 دولت ایران بشما وارد شود و صافیه مدترم اقبالی الدوله جواب دلی که شرفیقه  
 هم از روزیک صبر و حوصله نماید که با برادرگان شرفیقه و با اهل در سوال و جواب تسلیم بعد از  
 یا با اهل در و اتفاق کرده تسلیم می شوم یا از شرفیقه رولی و نحو اینک یا بر بازو ابرو  
 تهر مردم جبهه فتنه سور گفت شیخ دید صبر خواهد کرد و غیر شرفیقه خواهد دید یا با  
 صلاح شمار را لقم بعد می زید شیخ فتنان ارتدیک گفت حاجت تهر شرفیقه سپردن قلعه  
 در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که

در آن وقت



خدایه ملکه در شهر اردو حاضر است در این صورت اگر تسمیم فرمایید حضرت شایسته  
 شاه خدایه ملکه و همسر او را چون بدیم قول سوگفتن نشیند اید که در احوال  
 عبت هم از شکر ایلین کس استعدا و حاضر بود و لا صلواتی است تسمیم  
 حالا و حواشی با شیخ خدایه مصحح وقت نیت اقبالی گفت که شکر ایلین  
 در جمهوری حرفت نفی باشد جابر ابرار و خوانده شد و حضرت شایسته  
 عجب خدایه ملکه در غلبت ایران قاهر و قالب است حجابی اعترافیم بدیم در حجابی  
 در خصیصه حضرت اقدس شهریار خدایه ملکه پندار شد اگر شیخ خدایه حضرت  
 ندید لایب آمده حجابیم شد در این جینی با پنج بزرگ اخفوز برادر سلو حجابی  
 حینی محمد تده اند از جانب علمای و تجار کاغذ بر آورده که جمعی از علمای و تجار  
 این وجه که اهل اردو در شیخ خدایه و خوانده اند و هم اطاعت تولدند اگر شما بخوانید با شیخ خدایه

و خواند باید در شهر اردو رفت و خارج شهر هر جا بخوانید و خواند که اگر چه لغو است  
 که ما اهل ولایت حرف حقمان را خواند و در این صورت صحبت چند نفر از ولایت اردو  
 دولت از جانب خواجه امیر رفت در این شهر روزی باید در شهر اردو تریف برید یا لاله تسمیم  
 و در این کاغذ اهل ولایت و شایسته در قاضی تسمیم مقصود آن بود که شیخ را در این  
 هر روز سوگند قلعه کلمه از وقت تبار و خواندند با بر جانبی و در قاضی شیخ و حجابی  
 پیش از حجابی سید کلمه رئیس تجار و حاضر در روضه خوانی و در اخفوز رفته در شیخ  
 پندار و این اخفوز رفته در حجابی که سر از حرکت کرده با طبر و علم طرف شهر آمدند و کلاما  
 آخر شیخ خدایه رسیده از این شیخ شد دست محسن شیخ حیرت زار است  
 عرض میکند که اهل حجابی شیخ بولایت که در سپاس مبارک است و هم اهل اردو در  
 و در حجابی شیخ و در تریف که بسیار شوق شد شیخ در جواب گفته بود در حجابی

وقتی که در کربلا رسیدند و دیدند که لشکر که از جانب شیخ است و داریم که  
 هم روز دیگر با جهل است که رحمت را خاطر جمع و آرام کرده و اما اقامت الدوله حرف خود را  
 تمام نمانیم یا با اهل شهر حقوق شده تقسیم شویم یا از شهر بیرون شویم آنوقت تفریق پیدا  
 شد که شیخ گفت که شما را از این حرفها بفرمایید بکنید یعنی خبر میدهم که رحمت  
 خودمانند شهر حوام آمده است تقسیم شویم یا آنگاه جنگ بشوید و این هم در آن وقت اتفاق افتاد  
 آمده و حرفی نیستند که قربان امان اهل شهر شما را قتل و مارت کردند و هم نوزاد هم  
 کشند منظور آن هم در آن وقت شیخ حکم نماید جنابان را اقتدر است نه مرز اخضر بود  
 شیخ الا ان در شهر آمده ایم اگر چینی حکایت میشود با چه جرات حضور جناب  
 مرادیم ما بر جنابان لایان با حکمت رس و او همه سوار است و جواب با صواب  
 شیخ که در دند اقامت الدوله تا عصر بقدر امکان مدد کرد جنگ است و سربسته هم قتل  
 شد

حکم کرده شیخ چنانکه بعد از آمدن و ستان که ما بر شرف سبزه و خود پوشیده ماند  
 زمان روپوش شده قریه و نیزه که اهل آنجا شدند میبویان رفته اهل قریه چند اس  
 قربانی بجهت تشریفات زن روپوش گشته بود او داخل قریه میزوره کرده شیخ خدایه  
 ما ز ظهر عصر را در قریه و نیزه خوانده بعد از نماز با جیره نه قفسه سوراقت کرده خانان  
 که داشتند که همراه حکیم صاحب انیس بجهت گوشه اهل شهر رفته با مقربان اهل  
 و اعیان و عمارت ملاقات کرده بلکه در خواب و بیدار شده بدون و خواهر بدست پای حکیم  
 صاحب سوت غروب آفتاب بنام شهر آمده در حیرت اقامت الدوله با بر کرده خان و علمای  
 در خانه حاضر صاف نام کلاه صورت مجلس کرده سر باز و گفتار تقسیم میدو و قرار سکون و دوا  
 میداد که حکیم صاحب آنگاه در مجلس با زحرف شیخ چنانکه را در کرده که شیخ نمیداد  
 که الا ان ولدت شهر حوام شد اگر مانع برسد حکم قتل مارت کرده که در مرز امین  
 شد

شده و خون قوادر ضعیف کردن اقبال الله و علی و این شهر خواهد شد و در وقت  
 روزم که در خانه خون دیرین باشد حال معلوم میشود که اگر در وقت خود کرده اند و دیگر صورتی که  
 اگر باغبان و از شهر شوم بفرزند خواهد گذاشت بعد اقبال الله و جوابی که در کتب است  
 میداد و در این نیت که این قدر اهل را ناید حکیم صاحبی که که شیخ صریح  
 از نقل خود در کرده ملاحظه کرد گفتیم ساعتی تا بده بدن شیخ لا مصیبت  
 که باغ قلعه خوابه و با هم هرگز در مقابلت من در شکر خون خوار اگر در آنجا  
 و جوانی که اقبال الله که گفتی است که شیخ چنان صیغه شده شکریم که با چو کند  
 تن بسطی باره کوزه بر دشمن و کوزه بر جرات اگر صیغه نیشد باین خالات غاف  
 و اگر در کوهر با جوف با روح فریاده حال میخورد و ام فریبید و دیدیم  
 که مملکت حضرت اقدس است این شام خندان که را از برابر شیخ چنانه و گذاریم

در این مدت همگی هر چه خواستش کرد قضا نمودم حالا مملکت پهنی شهر را در  
 میخورد میخوانم بدیم و آنرا در حکمستم هر وقت مراد جوابی که خواهی میسر آید است  
 بعد مقرر شد که شش ماهی از رتبه کفایت شیخ پس با ضربت فرموده اگر در جان دارد  
 ما هم جان داریم اگر عود لغت در طایفه کوه ما تو چه از زده پندید شد و جان میزند  
 و علماء و این دیگر که حاضر مجلس بودند جواب درشت داده گفتند که ما هر چه جان داریم در راه  
 دین و هر که متضایق ندانیم هر چه قوه داریم جنگ خواهیم کرد حکیم صاحبی پس شده و در دم  
 سخت و دیر دیده ترسیده بفراردم همراه حواست که دور از شهر بیرون نماند  
 لذت نند بعد از رفتی حکیم صاحب اقبال الله که سوار شده در وقت همه در دره و سوار  
 را شده اهل سواد و بار و نقلی ترقیه کرده و اهل شهر را آرام کرده بر شد حکم  
 شیر خاخر باش کرده از هر طرف طرف شهر را کرده و در باز حافظ جانش

در بیان محصور کردن شیخ عدالت شهر را و در جوابی  
 او با امانت در شب یکم شهری قعدۀ احرام است  
 بعد از رفتن حکیم صاحب زین شیخ عدالت در شهر کرده کان و علی و اجماع در این مورد  
 فحید که امر او در این شهر است که در این شهر در قلم کرده و اقبالی الدوله با کار کرده  
 شهر کرده بعد جواب داده اند که چه عده دیده بودند که در مانع از امر صاحب همیشه چینی  
 او کشیده و در آن شهر چینی شده و ما چارمانده شهر از در آن قریه و نیز در آن  
 طرف شهر آمد و خودش بشکر پس طرف در آن عسکر خان رفت که در آنجا رو بقصد در آن  
 کعبه با تسمه در پیک را هر طایفه پس از آن در در آن اراد سپرده و هر یک یک در آن  
 دید طرف امور کرده که در آن وقت در در میان گرفته و قمر که شیخ عدالت در در آن عسکر  
 داخل شهر شد در آن طرف شهر که در آن وقت در آن شهر شوند و اقبالی الدوله در آن  
 کان دیده

کان در در آن است که مشغول بودند و در شب اول شهر بر ترس و دوا هم داشتند هم  
 اسیر و قتل مازت بودند بعضی از آن محرم پناه خانه انلیس برده بودند و اکثر آن در شب  
 است که بود در آن خانه ما صد اسیر را که بند بود در در آن شهر که در آن شهر بود هر چه چنان بود  
 و در دیوار ما در من فانس روشن کرده و دیده بودند در آن خانه ما هر چه با در پیش تمام علم  
 زده بودند که علامت هم با رجه بوده در این چینی دیدند که در آنجا در آن طرف آسمان بند  
 سوره ما در آن شهر که در آن علم ما در آن سینه و نیز ما در آن سیه چمن ما در آن  
 و در آنجا در آن عسکر در آن معلوم شد که شیخ ما در آن در آن عسکر که در آن عسکر  
 طرف شهر ما در آن و لغات پس از در آن شیده اراد طالبی ما بند در آن ساحت در آن  
 شهر حافظ باش بند در آن شد و اما در آن شهر با جمله برابر و لغات در آن شیده بر روز  
 بیع بر آن چندان خبر کردند که لغات اراد در آن عسکر که در آن شیده تر که با لایع

بود اورا آتش زدند اراد در خود ب غفلت سپردند بعد توپارتی تنان حیره در  
 هر روز دره و از هر طرف اطراف قلعه فرو شد و طایفه اراد در هر طرف سمند و در خود را بر آتش  
 پروانه و در آتش سوختند و اندر در یک آنجا بدست از جو دیو و حلقه و در شهر را در میان اراد  
 و کوه سنگین طینی مانند بارانی و در کوه آسانی زین می براید و زنی بچه که در بالار طینی بودند  
 مشرک شدند که از بره جدا باشد نوره زمانی بودند اظنه صیغ در کوه را بر شیر می خوردند و نهند  
 نقره صغری که با کوه سنگین و طینی و قانی حاکم در شرجو صحرای خیرگی در کوه با زین ماقده  
 از تابش و طلاه و در سراسر اراد که کرم حمت بشیر قلعه بسته بودند و معابد است در آن حمت  
 کرده بودند از جمله حرمک و شتر و ابدالی بدنه که حاکم شیخ صدیقی بودند یا سوز در حقی  
 قلعه می کردند و در درون قلعه با بند احمی توپ و سنگ استقامت می کردند و باره جنگ را سنگ  
 می زدند اما ناگهان اراد راه فیر بیاست خدا مکان صومعه بجهت خون استیقا طینت

چشم را بر فرق ایشان بگرفت و نمور در آب که شسته و توبه با لایس و باره بود  
 با هر روز صد تیر انداخته بودند و اراد اطراف قلعه را مانند حلقه آتش توریان گرفته بودند و در  
 بشیر و خورخرف شهر اندر قلعه با خبر که حقیقت شنیدند شیخ صدیق که در رفتی  
 قلعه با ابع اسار که حاکم بود بگذاشت شیخ صغری از الوفاق رو کلی که در  
 پیش بدیدار و دره صدای و احمر تا بندار در کوه شیب باغ سادوش پنهان شده اراد طینت  
 و از کرده پناه به پشت دیوار باره شیخ صدیقی پیران بزرگوار و از کرده قریه و برج لیس ابال که در یک  
 در و دره عر خان بود با هر از حمت و الا خود را با یک سینه و در بالاحانه نشسته بود  
 او صاحب خانه چو رخسار کرده و قریه لقلان محمد رضا و تکی که با توپ آتش بارش  
 چو رخ را با چو رخ عمر جمع ما با خان حواوش کرده و در هر از آن خوزه و لان را و فی حاکم  
 عمده در پیش که سوار را بید بوده با خبر توپ آتش با بسید قلعه با حاکم

دقت نماز عمومی حضرت ایت الله العظمیٰ مرتضیٰ عینی (ره)  
بمبیس ۱۳۵۳ هـ ش

تاشام صیغره در کار بود چونکه یکنه کرد چرخه داشتند و شیخ چه اندام تپید بر کرده و طبع  
دیگر انداخته اولاد را با بس جم حواسته روانه شهر نماید و همکاران را با اصل در خانه سزا محسود  
شب باقی سزا شهر در قلب معمره نابراتش افشاید و تراند از نماید الله شهر موجه آن معاصیه  
و لعلی در باز وحشت کرده از سزا پارنغ آید الوقت اولاد خارج با جمعیت داخل شهر شود  
لا سید پیشانی که تپید از خروج امت تلعنه و از خیالات لطیفه به نهاد مسطح شده بجهت آنها  
بر باز و لعلی که داشته که لذت از آنها مسطح باشد چند نفر از آنها که داخل شهر شده و در لعلی  
بر باز و لعلی که خوار میشود هم نفر از اهل علون با تقدیر و سندانند و انچه تپید در دست سزا  
آه کشید و از کرده خود پیشانی بود و شبک شد شیخ صدیق و سران اولاد قسم خوردند که  
امشب خود تپید نایم همه ببت سزا اولاد باز از خارج خود حرکت که طبع با بند اولاد  
رو طرف شهر با جوم تمام آمدند شیخ صدیق با ببت چهار نفر سوره خود را دم در دراز کرد

و هم نفوذ از طایفه شکاک در جود تپید که در میزدند کلوه تپید هم را بر داشته در هر حال  
و قریه وین که اهل آن شهرند شیخ صدیق در آن بود با توپش بار با هم شتر قتل سزا کردند  
در آن شب صبح آتش حریجه کار بود صبح که آتش عالم تاب بوجه میدان پر تو آمد خفته در  
قلعه از خون آن با پاگان لاله لاله زل زل شده بود و در هر طرف قلعه مانند راجه جرم شده  
بود و چند روز از طایفه شتر تپید پیش اقبال الله که حکمران در و مراد و نذر خدیو میره  
حاجب لاسید لایب شتر تپید بود شیخ از تپید بایوس شده و اولاد از جراب  
و اهل شهر از ترس و او اهل بیرون الله و جب رت که در و در آرزو از بر باز و در لعلی از تپید  
در خارج قلعه سزا بست و اولاد باغات شهر از دراز خود سزا غوده نایر و اولاد  
دلز هر طرف آن لاله لاله بود رام جنگ تپید نودند چنان رام و جو بودند که بر بار لعلی  
در سزا بیرون کرده که طرف اولاد بر اولاد در دراز سزا رفته بود لعلی از طرف سزا

تاشام

رسیده که بالا بری و پیشه ما و نه غیرت پیکر آتش زده مهره ما را اینی را طرف اعدا نه  
 پاره نقره را سوره ما برداشته در حواصا که شیخ صدیق با زبنا سرور که آتش قرآنی که با طلی را  
 مانند باران و ترک کردن شهر تبریز را کرده و از درون قلعه کوزاف <sup>په شهر</sup> کرده در روز نهم شهر پرورش  
 چنانچه خود را قتل سورا عیسی را با ستمی از سر که در کاشنگان در دران خود بوده بجهت اصدع کار  
 طرف شهر روانه کرده اهر شهر اصدع قتل کرده اجاع کرده چند کلاه طرف سیمون در مراد اصدع  
 دور ابا جوه نه قتل سورا آدن شرح کردند در روز طرفی صیغ کلاه در کار بود و هر طرف  
 کم جنگ سبز بود بد شب در زین که در مراد توپ که طرف اعدا می انداختند شیخ چنانچه همه  
 و مات سورا سورا حواله کرده در برات <sup>در</sup> داشته شده که کسور است بجهت <sup>در</sup> در برات  
 و سورا منوره و سورا شود و در همه حالات ناپ و غایب و سورا که قرار داده بود و قرار  
 حواله در قتل سورا در باطن سپار با یورداشته و جارت اهر در و سورا در چینی اعدا  
 در این شهر <sup>در</sup>

در این سه روز و حواصا پانصد نفر از اهل هدف <sup>فان</sup> فاشت بود ملاحین علی نام که شنبه  
 و در قریه بر خانه و اهر چای داشت بعد از آن شیخ چنانچه و اجاع کردن اهل شهر  
 ناچار مانده زرش شیخ چنانچه رفته خود را او است شیخ کرده بود و امانی یا قتل بود و این نام  
 شیخ چنانچه قادر کرده خدمت اقای الدوله کاغذ مراد و سوال جواب میداد  
 و بیان آدن ملاحین علی در جانب شیخ <sup>عبداله حدیث</sup>  
 اقای قان اقای الدوله و کاغذ آوردن <sup>مستار</sup> <sup>الیه</sup> <sup>در</sup> <sup>روم</sup>  
 مطول کاغذ شیخ چنانچه بقریه اقای الدوله و اهر در و سورا که منیع وقت <sup>صحت</sup>  
 حوزی مسلمانان ستم و در رقی قلعه کرده تا خیر میم و میخوام که کرده سورا منیع <sup>صحت</sup>  
 اریخ مراد در قلعه کرده خود در اهر کالی بد بعد از پنج روز نانی و آب در میان شهر ناید و با آب  
 خواهد شد و قهر و غلاغ از بر اهر شهر رو خواهد داد و در اهر بجهت اهل خود در اهر <sup>صحت</sup>

و اندر برابرش خواهد رسید چاره و لابد مانده بعد از پنج روزها حوت خواهد بود اگر روز خون  
 ریز روزهای باشد فعلا پیشی خواهد کشید و همیشه در وقت را خانه خود است و وقت  
 راضع بازیته و از راه رومیته شده ام و مع انصوب حضرت بنی قریب القان کماست  
 و هم سر را در ام هم روز در دلا رقیه ها می خوانم شد تفرقت و تفرقت من است و اگر  
 سطنه و مملکت ایران غیر فرود رفت و موصی خدمت شما و تبرکات و عوام  
 کرد و اگر بدو در برابرش رسید و جوارش هر وقت بمن مملکت است اگر خواران را بیا  
 خون مسلمانان و قتل کردنش خواهد شد در میان جوار کاعده شیخ  
 عدالت که قریب القان اقبالی دولت نوشته است  
 جانبش ملاحظه شان حقان را بگردید احترام خود را بر داشته بهوار چند نفر از کوه  
 خود را از سوار کرده بجای لات هم روز را قاید و باوش قتل مسلمانان کشید و آخرت  
 ۶۲

خوانند و این اراد را فریب نیشم چهار روز در ششماه شد و قمر که هر اراد  
 و هر یک غنیمت است مسلمانان بدست آورده بخانه خود میروند و شمارا در دنیا و عقب که کار و مقرر  
 میکند تبرکات که در این خیالات بر آید بلکه با لمره چاره کار در دست نوشته است و در قضاوت  
 باشد و از جانب حاکم شورش و مملکت تبرکات بر آید و در آن خانه طهران و در آن  
 ترز را بدست آورید بعد از آنکه سطنه و مملکت ایران تعلق بجای شما کردید در رومته زیاده  
 از مملکت بیک خدمت گذار خواهد کرد و لابد و دیگر لقبی نیستیم که مملکت است  
 این است هر را بدست جانب سپارم و اگر در جوارش تفرقت باشد تا بیا خود خواهد  
 کرد و خون ناحق سطرمان کردن جانب خواهد شد البته تفرقت در طرفینی بیا خواهد  
 شد تا بیا را خواهد میش با که باشد بعد بخارید تمام جوار کاعده شیخ عدالت  
 کاغذ نوشته خودش با کمال حیات جو جو خود را قائله و سپاه اراد را حرکت در طرف  
 ۶۳



آمده سارالتشانه که داشته چون شیران حسیله کرده شقاوت اثر اطراف حصار است  
 در کوه و در طرف حصار تو پسر تنی تن عفریت پسر ثانی و هین صدر عهد و برق در آ  
 مهره ما آینهی بهر طرف برانده ساحت اطراف شهر لاله قام و در عقیق و معدن  
 ز دیده و یقینت اسیف کام و ما قام رو بر تابدند شیخ چه آنکه کارر اید سکو نه دیده در در حصار  
 در خون ویران فلکونه دیده رو بر تاقه فرار کرده راه باغ سوادش را جو رفته در باغ فرورد  
 کوه چانی تیر انداز ما در میان شهر در میان اراده بوده که بر تر از میان شهر او در میگرد یا کلام مالاک  
 چو یبندیش در طرف اراده فلقو با جوده باو میگردید یا از خارج شهر او در میگرد در طرف  
 شهر مدینه کوه دیده متلاشیش در سر با بر طوم پیوسته باشد در در بنی شهر او در  
 یقین بود که همیشه در همان کشته یقین و ما او داشته بود او را با بس تیس کشته که در شهر ریب  
 پاور که در نبره با ما فر اول دیده بر از حصار خود سینه در روز نیت هم م شهر جمع در نبره پاره

در شهر درون رفته در نبره حصار و در حصار خود سینه در روز نیت هم م شهر جمع در نبره پاره  
 در نبره رفته در نبره حصار و در حصار خود سینه در روز نیت هم م شهر جمع در نبره پاره  
 ناپاک شته چه در نبره حصار و در حصار خود سینه در روز نیت هم م شهر جمع در نبره پاره  
 رفته با نبره کرم سیر نیشند در ناله خانی و در ناله خانی نام دوران شهر کوه سینه در نبره  
 ناپاک شته چه در نبره حصار و در حصار خود سینه در روز نیت هم م شهر جمع در نبره پاره  
 بود چه در نبره حصار و در حصار خود سینه در روز نیت هم م شهر جمع در نبره پاره  
 رفته های و حصار و در نبره حصار و در حصار خود سینه در روز نیت هم م شهر جمع در نبره پاره  
 بر او را در نبره حصار و در حصار خود سینه در روز نیت هم م شهر جمع در نبره پاره  
 که در نبره حصار و در حصار خود سینه در روز نیت هم م شهر جمع در نبره پاره  
 شیطان که در نبره حصار و در حصار خود سینه در روز نیت هم م شهر جمع در نبره پاره

در میان دعوی اهل شهر در کار شهر احرار و اکراد و شکست اهل  
 شهر و آمدن شیخ چندان بیخ و دل نشاکت شدن  
 چند نفر صاحب منصب و با زور دولت سیم شهر فرقه احرار  
 در روز غرور با زعم سواره و پاکه از شهر بیرون رفته در کار شهر احرار و اکراد  
 چند نفر از طرفی قتل رسیده طاقت نیاورده طرف شهر رفته با جرح و جراحت  
 آورده که اطراف حصار را در هر طرف احاطه کرده و حواری سخت در روز جریان اکراد  
 و اهل شهر گردیده شیخ چندان بیخ و سادوش با هزار کاوش اکراد را حرکت داده  
 آمده و بیخ و دل نشاکت کرده و شیخ صدیقی در بیخ و نظر منزل کرده و بر رگانی در آن اکراد  
 هر یک در بیخ و کار زد یک نفر منزل و ما و اساحت و از بیخ و دل نشاکت تا شهر صد کام راه بوده  
 و از شهر تو بکشتش و من را طرف بیخ و نسبت و هر تو یک بدو از بیخ و زدند هم سوار  
 اکراد را در راه کشته

اکراد را در راه کشته

از برادر اکراد باز قتل کردید در روز که در روز و در شهر که بیخ و دل نشاکت است  
 مراد اخذ چهار نفر بر بار و تو چو را از بیخ و مدفله کردید تو یک اکراد و محمد ایسی با تو یک  
 بار که را در تو یک درج و در ایسی با کوه شهرات سید چند نفر از اهل شهر خونی اهل فرقا کرده  
 و مقرب الکمال اقبال الدوله و اجدان مخصوص پروردگرم در روز است که سر باز و نظر را  
 ترخیز می اندازد و آتش با زور می زند از طرف شهر کوه باقی الدوله انداخته نزدیک دوله  
 در کار ایشان بر کشته از بیخ تا شهر صد قدم راه بود اثر افکات اکراد با اهل شهر و تیر  
 میشد و در روز بیخ و دهنه در بیخ و مرور است و در بیخ و در بیخ و در بیخ و اکراد با  
 اجمع کرده و در بیخ طرف شهر آمده از شهر مدفله کشته را درید جمع کردن نمره و الا  
 راه فرقه در روز نسبت چهارم شهر فرقه احرار با زور طرفی نایز کشته در روز بیخ و  
 پیر لایک با صرخه در بالای بیخ طرف در روز پورده شهرت شهرات چشید و لایک صد قدر را

شرح جانبین شتافت بعد از بیست و پنج شریک روحا است و حد آنه که دید یغور و در  
شکاف و یغور باغ همان همان بدان سفید که علامت است که شیخ حد آنه بوده و در  
در درگاه یور شاه زده و یغور طلب که حجت و جبارت آنکه در دم بدان با نرطی زدن نمود  
در این شهر در آن آنکه طرف باغ با کاشی است با نرطی زدن و بیشتر بار که داشته زده بود  
رفته بدان را برداشته و دیگر طلب را نقل رسانیده و در طرف باغ نظر یغور آورده است  
بودند و بار زور بود و در آن دعا نوشته بودند که نظر کرده شیخ حد آنه باشد معلوم  
که اگر با ویشی با سخا که بچه قدر فریب دله اند با بر هر چه از اگر با نقل رسانیدند  
مقابر انظار با پاک رفته از نوشته و نازشیدند و بقیه نقل رسانیدند از جمله امور  
حد آنه تا در فرقیه سوز بود که پاره کرد و از نوشته گرفته پیش آن فرقیه است و معلوم نه برده که کار  
خوانده بعد از آن حکم نقل آن به چاره کان کرد آنها را با جیره از امینی پاره پاره کرده و سر آنها را از

میرده بودند در بالا خانه که الپدالته تا در منزل و مقام داشتند و مقابر آن سر مار آن  
په کمان را امین میزد و آنه بالا بر حد بر چیده بودند آنکه شناس و خون تا با این فضا  
قلب اطهار کشف را امت میگرد و در خدا و رسول را و بر میداد باغ حالت میجارت  
سنان و حکمران نماید پنج روز است که در با چیدالته تا در باغ دل کت بود که اقامت الدوله  
دیگر کرده معماران می رتپته و معینان نماز تیره خوانسته که باید ایش و فوائد لغیب  
میان عمارت باغ بنید که با روطا باشد و آتش زده عمارت و جدار باغ را خوا بکاید  
استماع عمارت معماران دیگر قبول خدمت کرده و در عهده رفتند که هر روز آن خدمت را کام  
برسانند و از سر بار شهر را این اقامت الدوله چیدالته تا در جرد و در شیخ ضعیف و اینه در  
کرده از باغ دل کت فرار کرده باز بقیه گذر رفته اقامت نمود و در پنج روز در باغ بود  
آنچون خود را چه را رودند دست بچو و بیشتر کرده از در و زره یور شاه چنان طرف شهر هجوم



در این روز مادر کاظم مطرب سرگردان پیش رو گفته ما رو همه هم روح شست  
 در جانب روم پادشاه معتبر ماور شده که شیخ فرانسوی محمد قلی و شیخ منع ناید و آمدن  
 محمود پادشاه خان ماکو سردار جمیع لشکر شاه ایران را شنیده و لاله کرده چو در  
 شده است و این ایام جوایز و جوایز و کوله و شیر آید است با بر سر احوال  
 که گذشت در آن روز در جمیع آنجا که جانی کله در خلیفه کاتولیک شده است  
 ما اهل رومیه اتفاق کرده شریف و جوایز میگردند ظاهر اسرار شهر نقد بر داشته در سیر  
 نقاب میبندند و در باطن همه فرد عهد الله تا نبوده و هر چه در شهر واقع است در آن  
 خبر میدادند و در آن همه لاله در پیش شیخ عدالت بود تا حتی که خدایان طایفه  
 شگفت با محمود لاله پسر زالا آورد و بوده و عینی آن شگفت با جوانان خود در قلعه چکر  
 بوده در جارج خود حرکت کرد و بعد از آمدن محمود پادشاه رقیب پادشاه اهل رومیه شگفتی از او

با خود تفرق در ایران خود مابد لاله اهل رومیه فرستاده بود و بار بعد از آنکه شیخ عدالت تا از باغ  
 دولت فرار کرده بلکه گذر فرستاد و شام باقر در نظام سربازان و پوچیان سز کرده در نزد او  
 بود و شیخ نظام کشیده و توپخانه که بدست آنها افتاده بود با آن توپخانه و توپخانه  
 اکتشافی در کوله باران میگردند و کوله توپخانه را در کوله باران میگردند و کوله  
 ایمان میبندند و میان شهر میافزاید و از خانه ماکوله توپخانه افتاده بود و در خانه یا آنجا  
 روبرو بوده و همه باغات و دماش قلعه بوده چنان ظلم و ستم از آن عهد است سر زار خدیو  
 عربی کرده بود و در روز بیست و پنج شهر فرقه احرام سران و برزگان اراد را جمع کرده گفت که فلان  
 که روز جمع است بمنزله امام خبر شده است که در مسجد خود نشسته و نماز ظهر را در مسجد  
 در دو جوان خوانده و او امری میگردید و رفت و هر کس بر نماند سعید خواهد شد  
 اراد همه قسم میزدند که فردا همه دست بخورد و شمشیر کرده شهر را استخوانی نماید یا بقیه را

در بیان تمهید کردن و در عالم غیر خود دل شیخ عبداله و تقدیر  
 درومیه کردن سران ارادیه باک در روز جمعه و نسبت هم هر قدر  
 روز جمعه در اندر صبح شیخ عبداله لباس سفید پوشیده با دستمالش خود را بسته  
 سبز در خود پوشیده صفت کرده ارادیه بر حاکم معنی آورده و خود را بر سر  
 دست که پیشانی پاک را جلوه داشته و حزنک و بال بد نهاد و سید لار او معنی لغاه  
 و نشانی و بواره زرد او در یک جا آورده و خودش با خمر لاسفک حمالک شیخ صدق  
 در قلب آرام گرفته در کوه مبرور با القوم پیوسته در بقعه طرف قلعه درومیه حرکت کرده چهار  
 و توپ آتش افشانه و کوه باران نماند در این در و جلالت و شاد و حاکم راه  
 شهر را پیش گرفته لشکر راه طمی کرده نزدیک قلعه رسیده و قلعه یان که منظر جانب است  
 از قلعه ناپدید گشت توپین تن آتش از صدر رخد و برق برداشته و باران

دنیای آتش

افشانه گشته بر بار و لعلی مار شکر مره ما آمین و نشانی را بهر طرف پانده کرده  
 امروزه شقاوت اثر را سمند در در میان آتش انداخته پر دانه وار و آتش سوزانیده  
 و از آن رقله کن رشتانیده روسا را در دیدند که باغ آتش قلعه مفرغ خواهد شد  
 برسدان زدن است که این خیر خام افکار و چندانه تا ز ترس جن با روسا قوم  
 در پس دیوار پنهان شده و از خیمه سجد جامع افکاره و ارادیده که جانب است  
 همه از راه مروج و بی اسلحه بود و غرور ایشان شد و در غم بگفتند احد افکاره  
 عینت بدست آورده و از راه خانه خود پیش گرفته و شیخ عبداله در آن حرکت  
 کرد و لا اله الا الله توپ که در قلعه لایحان بود همه را شکسته و در میان چاه انداخته  
 توپ که آثار شورشمان و حمله بود همراه خود دیاورده و در مانده در میان قلعه و سایر  
 و حشمت شیعیه مذموب کیده تا شکر روز با بهر درومیه مملکت داده که سربسته و

کتاب

با بر بار و در شهر زدند و در این لکه چاره و در وقت بدست آنگونه بود که اشک بود در باغ علی  
یا در طرف محله در من که قلعه خراب بود طرف شهر قلعه میانه داشت باعث خرابی شهر بلایه  
قلعه شد با بعضی از طایفه بیخوبت ملک گریز ناپید شرق قضاوت سر استیج اندک در دین  
چو خواهد که کس کام بر آید هم چمن بندم نیز بر کوشی یک ریب بند بود که خاوشی بر له  
برای علی در اقله بر اقله در این روزها بخت آرد ناپاک باشد بود در طرف صحرای غیب  
چهار طایفه بر عکس با توجه آده بانه شیخ چیده اند و در سایر آرد که در حالات دوم آده  
عمر که داشته بود در این طرف مقرب القان تمور پاش خان رتیب پاش خور و مالک و  
در چمن در رشت دوم کرده بود در اطراف شهر در و مزایه از هزار نفر از اقوام غنود صل  
بودند و اگر در بعضی قرار کرده و بعضی در جای قرار کردند بود در طرف کابین حاب  
لا علی قاضی مقرب القان مصطفی قلیان اعظم السلطنه و لا خان رتیب پاش شیخ حیدر

سلسله زده بود

سلسله زده بود در این ایام شیخ چون ماه شنبه اضطراب بود در بدست هم شهر خدنگ  
از زن و بچه و مایه جانب شهر می آمدند و حمل در لوله شهاب در نزد یک قلعه رسیده قصد زنی و بچه  
جوخه را از شهر می بردند و در این پیرون رفته با شهاب با هم در حواصردانه کرده ستان نام  
جوانی دیرور شید بوده در اگشته و با خون آخته کرده سر از او پریده پیش عبدالله نایب زده  
العام و جاززه رفقه در بدست هم شهر زنده تمور پاش خان از چمن در رشت شراب  
شیخ چیده مطیع شده سران قوم ایود در جمع زده از در احوال و لغزیم  
شر تمور پاش خان رتیب پاش خور مشه در بیان آمدن مقرب القان  
تمور پاش خان رتیب پاش خور مشه در بیان آمدن مقرب القان  
و سلسله و حواصردان با شیخ چیده در روزار قلعه گریز  
تمور پاش خان در بدست هم شهر زنده با شراب استقریه و تبر که از دست او رسیده

اسم سرخان والا شان در این قرار بوده و چون هم خور او با بصر خود و با برینک پناه حیدر خان  
و چون ما کو با برینک خدیو الله خان پیر محمد پاشا خان و حرم سوره پاشا خان و سوره عسقلی خان  
سیتا و سوره ما کو و سوره ولای و سوره طالی و سوره حیدر ایل و سوره جلال و سوره شکای  
عیدان شکای و پناه اسحاق پاشا خان آن بر کورد و با چند نفر در سلفه و قوم خیره که هم خور  
سرتقدار شیخ و یغوج و قربانان شیخایی آن رتبه در آن قلعه کرده و احدی در آن  
تعمیر پاشا کنی در این شهر از شهر دور بود و با برینک حلالیت و شکایت  
هشتم شهر در قریه و شهر کردید که منت خور در آن بوده و در سبب تمام شهر از قریه  
مرد و سر اجرت و در شهر و از لفظی در ابلتان بی تاز و همی کابلستان در حین غایب  
دور هم کرده و در این طرف شیخ حداده خبر و عمود القوم را آورده و قریه خیر منزل زنده  
که جان فریقان هم در آن بوده و شیخ پیر خود را با جلفه سعید و با هم ریت قریه

و ستاد که لعلی ما و او شتر را جمع کرده و در دم و قلا قلعه که کو میرا شد و بنده و در چهار و شتر  
شتر را در مینه واقع شده که در قدیم ایام و عمر بر این سر در آن قلعه ساخته بود و شقاق کرده  
که بکده صدمه بستر عمر پاشا خان برساند شیخ صدیق با حکم پدر خود پانصد نفر سوره و شقاق جمع کرده  
در کوه مریز لیلی کرده و دستدار از رشته بعد از آن که در هم بر ما موره در چندین عیب که آرام رفت  
مال و شتر مار و در خانه قمر در آن روز شکره در چندین سوره شقاق با حکم شیخ صدیق  
اشتر مار و در خانه از درله غنچه قند انید برده و مقصود از آن کار آن بود که خان جلالیت در آن  
بیده و قافل را این بود که رتبه پیر و حواره رزم و جنگ همیشه جا بجا و در خانه رزم بوده  
و سندش بر روی رزم با رزم عیش تفاوت نداشتند بعد از شنیدن خور و شقاق  
با هم هزار سوره استام حتم زال پوپا تندی برق سمر با حرم سوره شقاق تا حقه قمر در آن  
حرا در آن که سوره و پناه اولاد در بالا کوه قلا قلعه مستعد کار زرد و پیکار پسند رتبه پیر



دفع لشکران و قتل سردار استرمارقورخانه واجب است و دست طرفه قتل سرشته  
 در میان و حواری مقربان قاتل تیمور پاشا کتیب ماکو سردار قتل  
 و کشتن القوم محمود را وقتل و عارت قیام عسکرها در روز پنجشنبه  
 مقربان قاتل تیمور پاشا خان از فرزند قوم پسر طبع شده که جهان ارادانی  
 که در تیب عقب سواره شده از طرف کوه بود و از هر طرف شتر را میانه انداخته  
 کار آنها را تمام لایه تیمور پاشا خان با سواره ارادته محمود ابدامنه قوه قتل رسانیده القوم  
 در بالار کوه با بریزانند که داشته و از شیر پشته فغانند که بهار که بهوار کتب بالار و دیالانند  
 که که محمود انعم زند خود را میان کوه زده نصف کوه را با ریح کرده و در آن حوضه شیران  
 ایران زمین مشربان شکار عصفور و اردیابک لطیفه و در این حال عقابت شده و  
 پناه نفر اشته بر پر خور الطایفه بالار نیزه زده و حد نقر زده دست گیر کرده و غیر فتح و لغت  
 خان پسر

خان در تیب شیخ چدالته رسیده بجان جوف و انتقام اهلک در روز اندر شتر فرجی هوام  
 چدالته تا در هر چه سواره و پاوه داشته حرکت داده بالار قوه عسکرها آمده اهر عسکرها سابق  
 بر این فراطحت آن تا شتر خون شده و در زده ناچار نگاه که اهر شتر سیدار  
 آنها سورت بوده اظهار اطاعت بانی پر هم میگردند در این ایام بهوار شتر تیمور پاشا خان  
 ز تیب استقلال خرج داده اغبانان در هر حدانشناس میگردند شیخ چدالته تا که با  
 خود آمده بالار کوه که سر کوه قیام بر زرد بود و خروج کرده اهر عسکرها با طغیان شکر خون  
 تیمور پاشا خان و با جید انداد در کوه طرف ارادند از حوضه جوابی نند و بگفته دید انداخته  
 با بخت سید بلون خورده از جوابی نند و کوه انداختی اهر عسکرها شیخ پاشا  
 که خود احاشین خلفا شانه میدانست آنها حرکت دانست با عظمیون زد و متوجه  
 زبانه شیده غضب آورد که زبانه شانه میدانست آنها حرکت دانست با عظمیون زد و متوجه

اندازد داشته امیر عکرا با که با نقد تو فرستاده داشته و چهار خانوار بودند و حاجت رسید  
 بپسند ما که در آنجا ناز خجک و سیزده داشته از نصف نهار در عصر تنگ با آنکه  
 بی نام و تنگ روح است و در آنجا موقت فرماده از آنجا که آسمان بدر جیم و  
 و چند نفر از ریش سفیدان قریه و زبوع خدمت قریب القان تهر پاشا خان رفته  
 استمداد و استقامت است و عجز و لایه کردند و بقوم پاشا خان معلوم شده بود  
 که عکرا با ملک اقبال اللوله پیشه متمک بعد از غدر کرده کوه کامر گفته بود که  
 حمله شده است که هر اظهار کرده بود که حضرت اقدس شهباز قدس فرموده تا در  
 رزم و خواجوا هم کردند همه طرف راه غدر شد و در شب جوابی نداشتند  
 عصر همین طور سوال و جوابی میان بوده و غدر آورده چونکه عکرا با را بسیار غرور  
 کرده و گریه زار نموده و دست بیاغ نموده و خدا و رسول را شیعی آورده هم غرور

اصابت

اقابت بینه قدر سر بار و سوز و با هم غم زده و تنگ که من رفته یکی رده بقریه  
 عکرا با مانده سوره مالار کوه رفته و توپ با لار کوه کجور برده و هشت کوه توپ  
 سپاه ارل و انداخته و کوه توپ با سار سیده و سوره شکر حرات که طرف ارل  
 برو مانع شده در مالار کوه کجور شسته تا تراش کدازت و آمدن مغزانه با عیب  
 آورده و عکرا با را با محاسب رت سربسته و خوا میزند و مانع نقره با عیب  
 آمار شده ارل و با شمر با بر ارق و با شکر آتش با روم با رحمان ارل  
 سربازان آسمان کدازت آنها را در سربازان روم کرده پناه بقریه فرورده آورده و  
 در قرین چ خانه را از راه خود سفاک کرده با رحمت سیر کدازت شد و بیاب  
 انبارگاه طرف شکر تهر پاشا خان بوده و غریب بچه نقرن بچه در آنجا جمع همه یکدیگر  
 بیرون آمده پناه بجان حیدر تنگ آورده چونکه از جانب شکر خان بر تپه

اطعمه داشته آمده در برابر چشم تمورش پاش خان آن زن و اطعمه را همه را کشته  
 و یغول شرف آنها رفته سفر از آن پاره کان فرود کرده میان شکر آمده خبر فوت آنها را  
 بلشرا کوثر رسانیده بعد از آنکه از راه خارج شدند که شکر تمورش پاش خان  
 نزدیک آنها خوانده آمد تا آنوقت از راه نزدیک میوه میبرد بعد از آنکه میان  
 قریه رفته با قتل و عمارت گذاشته نیم ساعت در شب گذشته تمورش پاش خان پادشاه  
 و دیگر پادشاه و امیر عسکرها چهار باب خانه را که در برابر خود شقاق کرده بودند  
 تا حرم ساعت گذشته در آنجا با خود در آورده بعد از حرم است از راه چهار باب  
 در دست آن چهاره که رفته قریه را آتش زده و اموال آنها را عمارت کرده و بچه مار ایام  
 پاره پاره کرده و اطعمه رضع را در میان آتش انداخته و دل مار را نشان را در غم  
 گذاشته در آن مار را بغیر راکشته و بغیر اسیر کرده مردان را قتل رسانیده صد و پنجاه نفر

در این جا

در ام عسکرها با بد چه شهرات رسیده بعد از ظفر رضع و جاره شمدار اور میان آتش  
 انداخته و قریه را آتش زده ظل حاکم کرده و این ظلم از هیچ کافر و مسلمان رو نداده بود بر جای  
 حفا و شانه در حق شیعه علی ابن ابیطالب صادر داشته و مقرب الاقان تمورش پاش خان  
 بلا حفظ لاه رحمت و ملک مقرب الاقان اقبال الدوله پید شد تنگ و عار را قبول کرده رضع  
 بقبل و عمارت آن پادشاهان را دید و لعصب بد میزد و کشته داشت و این قتل و عمارت  
 عصر در خوزه شهر خرمی توام شده اتفاق افتاد در روز حرم شهر زبور تمورش پاش خان  
 رفتند پسر احوالت داده با همی در استی و طرف شهر را دیده کرده در میان  
 آمدن مقرب الاقان تمورش پاش خان ماکو سربا شکر خون  
 آتش هم خور و ماکو و سلس و دو خوار او با شکر خور  
 در کوه جهود تمورش پاش خان با پنجره سوره و سرباز آمده در خارج قتل در دیده

در دم در دروزه بولورم کرده و مقرب القان شیخانیان ترتیبی که در این ایام با فوج  
 دهم خور قلعه در میه بوده و در آن روز خود را از آن که از قلعه بدو تا حاکم شاد است  
 و شجاعت و جوارده و هر جا در پیرانی قلعه بر بار خور سکر بسته در ترتیب خود نشسته  
 سز و اطراف قلعه را گشته آن اسوره نبوده تا قلعه با مقرب القان اجاب الله له  
 نگاه و در سر کرده در این ایام ابوبکر مقرب القان تهور پاش خان بوده فوج دهم خور را  
 در بروج باره شهر برداشته و در داورم تهور پاش خان روید و صد و پنجاه نیزه سکر باره  
 که در ستر باره است که در وقت سکر قرار شده و قتل رسیده سر آنها را با صد نفرند  
 آورده و در روز سه پانزده نفر از آنها کشته و در بر نیزه سکر از سر خودشان را  
 سینه زد و همان روز که تهور پاش خان در دروزه بولورم کرده سکر از آنده در راه  
 دورم چهار پنج قریه معتبر را چایه و برده و در قریه سکر منزل کرده بود و میان سکرگاه پور  
 شیخ عیاض

شیخ عیاض

تاشیخ چده الیه یکنسخ راه بوده هم روز سکر تهور پاش خان ترتیبی که بوده  
 بلکه در خارج محصور بوده و سکر از آن در این هم روز آنچه نوشته و مات مسلمان و از سکر  
 و برود هر که امان داده بود همه را خراب کرده و آتش زده تا باک امید برود و سکرستان بوده  
 حالا از همه طرف قطع امید شده و در خیانت تمام و خوفی بوده عن العصوص هم صوره  
 فرید بر علت بوده یا خواجه ملکه سزنا و عمارت خانه را آتشی که چند وقت در سکرگاه کوه  
 بر باره و با هر شهر انداخته و همه در شهر بوده با لباس تبدیدی خراب بعد از آن تا فریاد  
 و سستی اظهار شد که اگر با لباس تبدیدی خانه ما خود را آوردند بجهت سکر و قلعه  
 آشوب کرده بر باره و سکر حواسی شده در بروج و باره باره آنده از او خارج و در  
 شده شهر را در همه خوشی در این ایام که مقرب القان تهور پاش خان به سکر خور و اولاده  
 اهل شهر خاطر جمع شده سزنا شهر عمارت کرده و خانه های آنها را خراب کند اجاب الله له

ربار که داشت و خودش رفت جوانی با شکر سرباز و شتر دلی زده بود مملکت  
 همه مملکت را دیدن کردند علت آنکه تهمور پاش خان در قلاقله سرحد پناه نواز نرسیده  
 و صد فرتده دست کرده شیخ عجمه قزاقان در کوره شد حاتم زبانه کشیده هر چه در راه جان  
 کشیدند بیست میاثر با بعام خود می کشید بار بعد از هم روزی که شکر سرباز و  
 چهارم شتر خرمی توام سواره پیش فرودول شکر سرباز که بالار کوه جهود با بوده و سواره  
 انقوم نمود از جانب بیس ایود آمده در سر کوه با پیش فرودول شکر اسلام باک  
 حاکم شیر که داشت و سواره را از مالار کوه پارخ کردند و کوه جهود مارا با کوه سواره  
 اراد رفت و توپ قتل عدالت شاه زردا منته کوه طرف لود هم مردند که از کوه مارا کوه  
 جزیر با تهمور پاش خان رتدیده رتدیده و در حکم کرده که شپور حاضر باش زده از نیم  
 طرف خودش قبل و شپور بند آورده شده شکر اسلام از جا بر خود حرکت کرده تهمور

پاش خان

پاش خان مانند تمام تمام فرقا م خون آتش م را از خلاف کشیده شد  
 شیر حیلانی استین بالاکرده مانند شاه باز بند پرواز بالار کوه جهود عروج  
 کرده تقوفا نزه برداشته و نیزه قامت بر او داشته قشاش تیر و کدو بر آید  
 و چپا چاک تنها بر جانسوز در پوست خاک ریانی از خون ریالی بونه در جان  
 رفت و کوه خا رهوار گرفت شتر را در آن غرق خون چذیس بی رخا نشان بقیم حتمها  
 بچوئیل بیستم با پایان ز خون چون حقیقی بی شده تا ندرین بخون در خوئی بی  
 زردان لب خون ریخته بی کشیدند و آویختند مع القصد بی ساحت نیم بروب  
 اقباب عالم مانند ابد در حاکم بود اراد شدت مار طینی را مانند ما نکر بک  
 زیالی ریخته بودند تهمور پاش خان رتدیده سوارانی معرکه معارف ویرانی حوضه دنا  
 سمندر در خود را با شکر زده دلر آتش پروا کرده اراد با پاک انج حالید وید

شش ماهی را در این که از آن سوار شده نافرمانی که از آن پیشتر  
 بجای آمده ویران دست بگردد از آن سواران کرده و جوار هموار گرفت و آفتاب  
 مرغانی بر سر پرک اندکوه جهود سگده جوس کردید قوم سبط بر قوم قبیلان قدر کرده  
 القوم پیودر از کوه جهود پاریع کرده سز پرون ریخت هفت سواران چون شد پیشتر چندان  
 شمشیر چون آفتاب و نیز بزرب گشته اهلند از پیش و پس به خودش برگشتند  
 از بر که بس اگر در کلبه در منزل که در بالار کوه جهود بس گشته بودند و مشربان کوه  
 مار طینی را از مال کوه پاریع میبندند که سواران و دلاوران بالار کوه جهود دارند  
 در قوه احوط ندارند سوار شده نافرمانی که از آن دست پیر و فلک کردند  
 ورنه از دور آفتاب سترند القوم پیودر اور از پیر شمشیر و خور ازین بر روی ما عله  
 چنانکه شمشیر بر آینه رسید و قصه در لغها از خون اشیا تر کردید و از برق سینهها دیدید  
 چرخه پدید

کلوه

چرخه کردید و از غلغله خون آینه گیسو هر خطرا عمر ایمن بود و جو خون جابر شد سر مار از  
 کوه سر کردید و خون دیران کرد سپاه بزرب گشته و همو شدیه  
 زار و سیدیه تاریک شد بنامان شب روز نزدیک شد در فرار و باه و از پزنده  
 بودند و شتران و از صدای غنچه بلبند کردند و سر از پزنده بلبند سواران از ایشان  
 بر خاک انداختند و زبانه از حد زخم دار و آشتند و هم از زده نیزه سر بریده پیش نمودند  
 حانی آوردند و سواره اگر دلا با لمره وارد کردند و در پیش شیخ چنانکه خوبان صد نفر  
 پاوه و سپهرت پانمانده و سر بجا و اولاد هم تمام شده بود و سپهرتس و اینه بشکر  
 اگر در شیخ چنانکه رسید بود شیخ چنانکه خواسته بود که سوار آید  
 فرزند نماید از زربهای غلیظه و شیخ فدایین و خلف رسید هر چه خواسته که کار  
 آید شده فرزند نماید هر چه ازینها خنده بار و شیخ چنانکه بود شکر اولاد

از ضرب شمشیر و زان شکر ما حوره روز روشن در چشم تیره و تار گردیده که سر از پا حوره در گناه  
 لغات بیدار نشد و در قریه زبوره رفو خانه حار بود از خوف جان در آن رود خانه سواره  
 بالاس سواره و پانزدهم پادویه جمع شده بودند در قریه سکر چهار باب خانه آبا و شیخ جدانته  
 و اگر دینا به باغی نه با برده و سواره شکر اسلام نزدیک قریه زبوره رسیده که قور پاشا  
 با جیم فاند حکم برکت کرده آدم فرستاد که شکر ابر گردانیده و اگر سپاه خود پاشا  
 استقامت میکرد قور پیش میرفت شیخ جدانته و باقی مانده اگر او تقسیم میشدند  
 و سپاه ما حوره کما شاد و جلدات کرده از نزدیک قریه زبوره سر را کرد و ابرید آورده  
 که خان مرتد بر راضع شده شیخ جدانته در چنگال عقاب گرفتار بود مانند حضور از دست  
 باز گذاشته سر را در کان شکر حیث استعمار دیده مدخوش شدند که وقت حضور تملک  
 گذاشته شیخ جدانته و شکر او در حالت اضطراب و فرار پیش در جواب جمع فرستادند

انگلی پاشا خان

اسحاق پاشا خان ما کو سر برادر آنی بر زوار لغات کرده تر خپ کرده جواب در نشسته  
 شیخ علیخان مرتد پیغام کرد که کار شیخ تمام شده است اگر حرکت کرده کرده  
 پانزدهم برود شیخ و جنود اراد بدون و حوا تقسیم خواهند شد از زبوره کانی سپاه حرف  
 صواب و درست را قبول کرده بجهت عداوت یقرا موس و حسن و صحت از دست  
 گذاشته خود را در حضور حضرت اقدس شاه پاشا ایران خدوده بلکه در خدمت  
 ولایت تاج عبدالسلام رسوا کرده نام یکر در دنیا و عقب بر گذاشته و حوا شیخ  
 جدانته تا تمام بود ولی ما تمام گذاشته با بر بعد از آنکه سواره را از رفتن طرف شکر  
 اراد مانع شده و از هر طرف جمع کرده آورده و در بالاس کوه جهود بنا بر تیر انداز طرف  
 انقوم ایستادند که هم خوانده توپ فلک کمان که همراه شکر بود و در بالاس کوه  
 که دست راست شکر باشد در نزد قریه انان شیخ علیخان بوده و یکر او در طرف حباب

نزد کلیه سردارن با مقربان تهرستان بوده تا آنکه شرفی در عوالم باران گذشت  
 شیخ عبدالعزیز صاحب شده با توپخانه و این طرف شکر اسلام است  
 تیر توپخانه و در عوالم توپخانه شکر اسلام است  
 مانند خبث شیخ عبدالعزیز توپخانه و سر با توپخانه تمام شده بود  
 و شیخ عبدالعزیز در این دو جانب سفید پوشیده و بقیه مدتی بوده و اولدوم را اولدوم  
 و در میدان و تانک و تانک شکر اسلام است  
 یک حوت در تهرستان گذشت با حکم خان مرتضی پورسخت زده شکر اسلام است  
 در حاکم خود را ام رفته در دو جوانان توپخانه تهرستان  
 در کوه جهود با قوم یهود و فرار کردن شیخ عبدالعزیز در فانی او با توپخانه  
 در دو پنجم تهرستان تمام از توپخانه شکر اسلام است  
 جمیع آنرا

۱۹

که چهار ساعت بگذشت که در سوره ما را کرد با لاکوه سکود و در حیات شکر اسلام است  
 و اول ما را کرده را از کوه مار کرده خبر مقربان تهرستان مرتضی پورسخت  
 شیخ عبدالعزیز توپخانه و حکم بود حاکم شکر اسلام است  
 و مانند خودمان را از سوره ان جواد است تا مگر میدان و توپخانه شکر اسلام است  
 با حکم از شکر اسلام است و مانند لاکوه رفته و با توپخانه شکر اسلام است  
 آینه بی پایه و سوره اکلای را از کوه مار کرده و حوض میدان را از حوض آن تا کان لاکوه  
 نام و لاکوه کون کرده و کوه جهود در آمدن عقیق و در حاکم خود چهار پنجم تهرستان را بر سر  
 آنها با حاکم شکر اسلام است که پیش تهرستان تهرستان مرتضی پورسخت زده شکر اسلام است  
 تقریباً سنز برده و از توپخانه شکر اسلام است طرف قریه و زوره منع کرده در لاکوه  
 سایر توپخانه لاکوه و اولدوم رت کرده چهار پنجم قریه که نزدیک شکر اسلام است



و شکر اسلام خوانند که لاکه پاریخ آمده سپاه اراد را سم سمند نمایند  
 تهر پاشا خان راضع نشد منع نمود و در این حیثی دیدند که یقیناً طرف سپاه  
 همان طرف است که میاید تهر پاشا خان قدح کرده که کسکله براندازد و مالاکه آمده  
 بستر ناهوره رسیده معلوم شد که جعفر نام از اهل شهر بوده و کار سپاه اراد شده  
 و در آنجا حریفی چیداله را اردن گرفته ملازمت میکرد و در این حیثی فرصت بدست  
 و از کرده و احوالات شیخ چیداله و شکر اراد را میگرد که شیخ صاحب را در اردن  
 از جانب قصبه نایب شکر تحفه و چهار طایور عسکر از جانب حضرت روم باور شده  
 ملاک فرجه آمده شیخ چیداله در سارخا میر که از جانب حضرت روم آمده اند آنها را  
 و هم تهر پاشا آمده در قریه انهر نشسته بودند شیخ بر لاده سپاه شیخ و بر در از جانب  
 کرده رفته الان در قریه در اردن شیخ چیداله زیاده از پانصد نفر اراد مانده و از شیخ

اراد اراد

و از خواهد کرد و در سارخا هر چه از تهر پاشا خان رتیب ان خوانند و احوال کرده  
 که رفته کار انقوم محمود را تمام نمایند از ان مذاد شیخ دید که شکر ناهوره قدم پیش  
 گذاشت در مقابل شکر و در برابر چشم مقابل تهر پاشا خان رتیب دات میسلی  
 آتش زده نیم ساعت از شب گذشته حکم بر گشت شد شکر بر گشته در جاب خود ارام  
 گرفته صبح جز رسید که شب شیخ با شکر اراد و از کرده رفته بعد از آن خبر مرده گالی  
 تهر پاشا خان حوض کردند که حالا شیخ و از کرده الان باید شکر احوالت داده بروم  
 عقب شیخ چیداله کار بود و حوالی لور را تمام نالیم رتیب قبول کرده بهانه آورده که شکر  
 سورت بدارده و حال که همه دات سرت مشون از غده سورت بوده و بر بار سورت  
 از دات سرت کندم و جو مالانی کرده لورده میفرودند و هر بار سورت صاحب خلیع خود را غلبه  
 و شکر سورت را بهانه کرده کندم و از دات جو حوزت بعد از وادن جو را سرت طلبه میکرد



و فرار کردن آنها از مقابل شکر اعتماد سطره و قتل سوره  
 قره پاپاق در مالک استثنوی در هم شهر فرعی توام شیخ عدالت  
 اردمیه قاصد زرد شیخ عبدالقادر پیر خود رستگاه از قتل اگر در قتل قلمبر در آمدن  
 شکر حوزر با کوه سلس و از رشادت تیمور پاشا خان و شکر او خبر داده قاصد در قتل  
 برسد که شکر با موره شیخ عبدالقادر و شکر او قاتل شده و شیخ عبدالقادر  
 و حمزه لایب باس هر چه در کرده از بنده ساو جلاخ گذشته هر یک عیان و مقام خود رفته  
 از جمله مانند آبی برای که از طوارف بیایس پیشه و ماه هاتل بر روند فرار کرده قصه شکر  
 سیده بود و در ابا حیا آمدن اردمیه داشتند در این جایی جمع از سوره قره پاپاق  
 بجهت تاراج ماه شکر رفته بودند بعد از آنکه حجت بدست آمد و بار را سیکانی کرده و  
 قتل کشتی سوره و پاپاق با مانند لایب با لایب لایب سوره خود رسیده

و خوا کرده صدویا نقره طایفه قره پاپاق کشته چون قره پاپاق شیده بدین بود و در اختیار  
 شیخ عبدالقادر شده و او هم میانی هر یک شیده بدین بود و در قتل آنها شکر  
 در استثنوی نیف بر از علم خود را با چشم خود دید هر جا حوش بدوش است مکان  
 بعد از قتل سوره قره پاپاق با مانند لایب با لایب لایب سوره آمده با مانند لایب با سوره پاپاق  
 خود شیخ عدالت علی شده و در جهت تیمور پاشا خان بر تپه کوه خونی با حاضر بوده و در  
 ماه هاتل با لایب پیر و نذ آمده قریه دیزج بر اندوز که ملک اولاد حنفی سلطان بود و حاره کرده  
 و نهایتاً با یک با بدست نفور بر حرس شقاق کرده بدست نفور در مقابل چهار صد نفور  
 مهفت از و خوا کرده شکر از انطایفه بدینا با تدرج کشته چهار و فند آدم و شکر  
 از تیمور پاشا خان بر تپه ایله در خواسته آمدند در دوره بعد از خردالی و اقبالی الدولیه  
 در سوره افت را با فدرالته سلطان رستگاه آنها هم رفته در قریه دیزج کشته

در بلاد جعفر سلطان که ابانجید رشید و شیرک بودند در همه طرف پادشاه  
 ماکه است و در جلادوت و حواصروان کرده و در آن وقت نشسته و بارها  
 و کوله تمام شده بود با همه این شکر بود در ام گرفته و حواصروان در همه طرف کرد را  
 در هر کوه کرده اگرادی چر شده شب خضر را با بار و طابا نشسته کرده و در برنج  
 نهاد آتش زده یک طرف را حواصروان در دفع شب آنکه جمع شده بود در  
 گذاشته و نفرز آن پاره کان و در دست استخوانی که شکر در هر  
 بود و فرمان سلطان سوره و پناه محمد علیانی یاد پر مهر خان سرهنگ  
 در زمانت قتل جمع کرده ماند در اهدین آند و قتر رسید بودند که در نفر  
 در اهدین قتل رسید و شفت نفر از آن گشته شده و رفته بودند از  
 وزارت درون شیخ چیدانه از آنکه هر چه فرزند خلاصی شد و هر چه ماند بودید

در میان آمدن مقرب القان لاجان سرتیپت را با افواج و  
 تو کمانه در کجا نماند با نرد هم شهر فرقه احوال  
 جز قتل امالی میان هر اسبقم شهر فرقه احوال بر کا حضرت اقدس و الای  
 روح فرده رسید بعد از شنیدن لیفت پر طلال امالی میان هر آب است  
 در راه غیرت و تعصب و در روشن بر دیده جانش تیره و تار دیده و بر حواس  
 هر آب وقت فرموده با طرف هر تبر کار حضرت شایسته هر خداوند  
 در قریب میان هر آب خردوده همان همان اعجاز شده که مقرب القان مصطفی  
 احوال السطیم مدانه و لاجان سرتیپت را با افواج در میان و با توبه  
 ما را آتشی هر لقا با هر چه با بقوم خدا شمس رسیده کار آنها را



یا در وقت کوه طرف دشمن براندازند و لایان کرم میگیرند و نهانه دوم و ستاره  
 اظهار خدمت میگردند از جمله خان بابا خان پیر محمد خان که اباصحیح حاکم ساوجبلاغ و کربلای  
 در این ایام از جانب شیخ عبدالقادر حاکم بده ساوجبلاغ بود و بپنج هزار تریه زاده مار را در  
 اطاعت آورده و جوانی مستقیم القامه در رسید و صاحب جمعیت توبه دار طرف ارضیعه بود و ۱۱  
 که خدمت بیوان نماید دوم و ستاره در خدمت اعتماد السلطنه اظهار اطاعت و ملاک در  
 میان لایان کرم صاحب جمعیت توبه آورده و نهانه هر جمعا غده و شمشیر خدمت آورده  
 و از جانب مقرب القان اعتماد السلطنه و لایان ترتیب رعبه انکسار و حجت دیده و در  
 لایان کرم ناقص آورده شیخ عبدالقادر گفته که از جانب جمعیت کرم و حکومت  
 عید ایران امداد لشکر کرد و خواهد این قوه هر دو و پاره شده بود و اجماع لشکر ایرانی  
 شیشه کاه طرف دو حجت داشتند و در کار خود مضرب بر لایان بود و شیخ  
 عبدالقادر

عبدالقادر مقرب القان اعتماد السلطنه و لایان ترتیب رسانیش کرده بود که چرا  
 قدم پیش بگذارد و در باز توپ او در جانب معطل کرده اید و گفت حضرت اقدس شایسته  
 بخود حوام مینید از بهر چه آمده اید در میان حرم آب شکر قدم شمس پشم و اعتماد السلطنه  
 پاسخ داده بود که ما مورج بنیم سردار جانب ذاب و لایان حرم شاه ایران است  
 امروزه را با سر جانب و خون آسم خواهد رسید و سردار محمد شاکر احمد و ولد او در جانب  
 شتاب اید شما قدم رنج نموده فرا پیش آید و الا ما دون منیم که در این جا قدم پیش بگذاریم  
 قاصد جوابی که باره پیغام آورده که اگر شما از جانب ذاب طرف لایان حرم و سردار جانب  
 اذن قدم پیش گذاشتن و در حواله نذر اید ما از جانب شیخ عبدالقادر ما دون منیم پیش  
 آمده با شما جانب منیم همان پیر بشید و در کراسر بر کمان و لایان صفا  
 اگر در حواله شیخ عبدالقادر شصت هزار نفر از کوه دنا پاک با چرخه

وقت کتبخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)  
 شمس ۱۳۵۲ هـ ق

شکر ما حوره با سر زده که مرقه کاتان مصطفی قلیان اعظم السلطنه  
 و لا خان سر تداخت و در شاد و خدمت خالصه قافریه  
 لایان و در دس ارادیده که در جانب شکر ما حوره در راه جانب شیخ عبدالقادر حافظ بوده  
 در آن وقت است جعفر که در آن خف و با یک کاسم در آن روحم سفاک خان  
 خف عزیز خان برادر روحم و یک خان خف اسکندر خان قره پایق و جلال خان و جلال  
 با بسوره و پاوه قره پایق و خان باباخان پیر محمد خان کز عبد الله خان و ابراهیم خان زرا  
 با بسوره و پاوه زرا حمزه که و سوز که با بسوره منور مانند لا با بسوره و در آن حمزه و یک سوز  
 و پاوه با زور که کور کلابک و قار که لا و فیض الله یک سوز با بسوره و کلابک و جلال  
 محمد لا ماشی با بسوره و پاوه ماشی و حمزه و یک سوز که ماشی و لا باباخان لایه  
 برادر او که در در سلطه یزد و هم چاره بسته در هم امتلا شکر و لا لایان و یک سوز

در آنها مایه طول کلام پیشد با شکر از سر اراد و در شیخ عبدالقادر جمع بودند  
 اولاً حمزه روز قبل از جنگ طایفه قمر در سوره اراد بعزم شیخ چون یا کاتبه بخانه طرف شکر  
 ما حوره آمده چهار ساعت در شب شکر که شده بود به پیش قراصل شکر و چای شکر  
 قراول چای شکر که کیت میگویند که خان باباخان بهم نزد افعال السلطنه فرودم کار و برودم  
 برابر میگویند در آن راه شده اصلی را تسیم کنید فرودم پیش افعال السلطنه اگر اجازه داد  
 آمده شمارا همراه میرم لبدلند شنیدن این حرف با سوره ما فرار مینند بر بارنا اجماعاً عقب سوز  
 شکر که در جمعی را کلابک میسارند این قره الله شکر از سر اراد و شیخ و تاج محمد لا  
 سپهسالار شکر با یک قلده داشته که در روز جنگ با یک جواد شاه تیر اندازند تا به عقب آنها شکر را  
 در جوسپاه سوزده با قطار پشته وقت نزدیک سوز بر بار سوزده با دست بشیر شکر  
 رده هر بار از سر میروند تا نیند در روز جنگ با یک جواد شاه تیر اندازند تا به عقب آنها شکر را

همه را کرده پیشانی بود اولاً خداوند جان رزق ایا و بر این طرف بوده که آبا و اجداد و حمولان و  
 دایم است چه اولاد سپهر لار باشد و غیره از احوال و با ششم دلایان در روزهای آدم  
 فرستاده با بقربالان اعتقاد السطی و الا خان رتیب عهد و قرار در گذشتند بود و دلایان  
 قره پایاق و ما ش در حیات قرار دادن در قی طرف سلسله زبده و در طرف صورت عتیقه روم در  
 بعضی اخبارات و حجت آئین فرسید و از هر طرف بخت اللاد و شیخ چدار و پیران و طویع  
 او برشته بود و در روز جنگ حمزه لاسپهر لار هم کرده بود که سوره ما ش و قره پایاق پیش جنگ  
 چونکه در ناقت قره شنیده بود قرار گذاشته بود که اگر در جنگ احما لمانند شتر اگر در اندامها  
 تمام کرده بعد جنگ با شکر موره نمایند و سکر تو پیو باز در جاسر اتفاق افتاد بود که هر  
 راه و در سلسله بر پیشید بود و هم گمان با گمانه و در میگرد تا کای شتر اگر در میان  
 در آب و ببتیم اثر حرکت کرده آمده در دم و نخت شتر اسلام در روزم کرده در ببتیم اثر

فصله نوا

فتنه احوال از طرفی اندر جنگ بوده و در روز و حواش اگر در با شکر موره  
 و شدت اگر در در تلخ اثر موره در روز ببتیم اثر شتر شیخ عبد القادر  
 ما جنگ لار استی همه خود و زره پوشیده و ابلی بر پیش زده با لشکر مار طای بارغ  
 و علم لا چون مار در قم ما اربک تا زرتاد هر که در هر طرف در جود داشته از سبب جان طاع  
 جنگ اندر حده سوره ما ش و قره پایاق و مکر در میگرد سوره منکور و پیران و تلخ کار  
 روند و حرکت را با خود شیخ عبد القادر از میگرد شتر اسلام و سوره و پناه اگر در دیگر  
 در طرف نایب جنگ گذاشته و جانب لک قافر در این مدت در طرف نایب جنگ  
 بسته بود اگر در زره طرف طایک از بند لوزره سخته و از جانب شتر اسلام شتر جنگ  
 و اخته شد و کار در زم سخته افواج در یا افواج چون همان جمع در اندند و شکر ماک  
 جنگی مانند حاقه بر جوا خود کرد در زبانت کس و ظل هر طاس افلاک طینی افکار در زبوت



توپ و چپاره کرده و دشت حالت پستی رفت اتمام السطنة و لا خان تریغ  
از غارت خیرت مانند شیران غیور و پیکان جهور همگیتی با شمشیر برهنه بر طرف سکر نشسته  
بر باران رادل هم داده و توپخانه را با بطلدن توپ و چپاره هم میداد و از جانب اولاد کوله  
مانند باران متواتر و متعاطر بود با کوله توپ و سنگ از جانب سکر آتشی در حوض آنها زده که  
عمر عمر را سوزانیده که پاج آید و او شتر داشت سواره قره پایاق و هاشم خود را در کوله  
اراد کن رشیده از بیطرفی از جانب گذشته و کوله را هم امر انداخته بلکه در وقت  
وقت کوله را در میان اراد می انداخته که روزی شب مانند باران و توپ کوله را در  
در عطاقم بود و چپاره را بر باران مانند آشیانه زنبوران بوده چونکه بر باران سنگ  
مار طینی ندانسته در مقابل کوله مار طینی شتر اعدا با کوله توپ جاب میدادند و درین  
یک روز شب چنان کوله باران نشد که بر باران چند دانه مخراب شده بخیل

وزیر احمد

وزیر احمد معقبان اتمام السطنة و لا خان تریغ شیران سا طوره  
و در ایران کنس نام بود و شکر بر باران و حوض را در سکر ما و لدر وقت میدادند  
و از همه گذشته در میان شکر ما موره چپاره و سکر است کیمای بود و بر باران با کرسکی و  
تشیب شکر در روز کارهای آرام ندانسته از هر طرف اراد را بد فکله میگردند و از همه جانب  
حک و شیر بر جا بود از این به جانب با اهر سبب بود و در روز بخت شتم شکر اراد  
بسیار هجوم آورده اهر سبب شدت زده بجهت سبب است اراد سخر کرده  
اهر سبب با هم دخت و پادامه سیم کسیر و قتل و غارت شده زن کاسم  
حاضر کرده که اراد غنی نماید از راه خیرت قصد حوفا ناید و رانج حینی جنابک علی حاکم  
که سیف و علف نموده اود حرا چینی دیده از سلا خیرت و تعصب با هم حارت  
در شادتی با هم درین مورد ای با شمشیر برهنه نفس کردن خود و پسر خود انداخته درین

وینا در دیده او تیره و تار دیده مانند آن که در خود انعام رند خود را میان اراد  
زده و قتل نازت میان حجاب و ایر و حجاب اینها را به نایب فر کرده این نایب نفس  
کردن خود انداخته و حجاب قیصر اطاعت کرد و سبایت حموض ناموس نمود با همکار  
احمه سر و شمن تا حته یا عیالان با حکم شاکت و جلالت بنا و حواله  
از همه طرف تشس حرب فرود حشته کرده ناموس که در دل و تپش که در دید  
تا حقی زن نام را به نایب از پیش نام نایب است اندک در سبک با این محمود اراد  
پا بر شاکت از جاد بر رفته نام بر فرار که اشک و یلغور کرده در خانه شش خرنای بوده در  
خانه بسته اسباب و وضع در آگانه زیاده بوده مشرقا رفق خود بوده که آینه اسباب و وضع  
خانه را بر دیده همه ملته را این نایب از اراد خانه کرده و آگانه را کج جویت میگردید  
بود در فرار کردن اراد مطلع شده با کج جویت قدر است فرار کرده چون در قتل

هر آب به شید مذمب در هر الفایه شفا و شتر ترس و در همه برداشته بودند  
با برور این و حوا حجاب لیس تا خریدار با تعلق این نایب که فرار از انظار به نام و تک  
بطبقات جزع و شتاب بود و در قتل میان حجاب است و فرار از انظار خدا شمس حجاب  
قاضی و وقت در ام ندانسته همیشه با شمر و با بقیه شب و روز در حاکم و سکر و سب  
و حجاب او در میدان رزم بوده هر چه داشته از خورد و خوراک مفایقه کرده بر بار و لطف کرده  
با برور این مدت حجاب از اوقات نامن و مزل شیخ عبدالقادر و حمزه لاد در نیم فرس  
سکر در بر جوده و در آن سه روز در شب کله مار طیفی از طرف اعدا میاید و تپش  
دین آتش با برور آتش با زمین و کالار آسمان آتش زبانی مبارک و در حد از تپش  
زینا و زمان چنان متحرک بود لیا زلزله شدید بود در صحرا بر دوزخ که از حد کشته در میدان  
حجاب اشک بود همه ره کشته در یکدیگر بر روی دل بود منفرجه بر لب خون که بر جفت

زیلی پسر در حراشیده بود به فاده در آن پس درشت بز سرناشیده چون چار نشت  
در این و خواست صد نفر از آن خود بود و قتر کرد و فاش شده بود پس برود به شیخ در آن  
صوابه است پس درشت که خوی در آن لاله نام رزیده بود شیخ عبدالقادر و عمره لایق  
برج بوده کوله و پیله در کوس بر خورده نصفی در برج خواب شده کوله و پیله  
رسیده تا برج خواب و لاف رزیده شیخ عبدالقادر و عمره لایق در برج و زارده در  
رودیکر ای کوه بوده پناه بانی کوه برده بعد از آن حکایت لایق در بر میان خودشان  
نمای کرده گفت که شیخ عبدالقادر و عمره لایق در کوه بود می گفت که حضرت عیبه روم یقوت  
خواست و در دورد و عسکر با بد در خواست سالان همراه باشد این حرف است و در عسکر  
اندولت آثار شده که است حالا چهار طایفه عسکرهای فوجی آمده شیخ عبدالقادر  
دک در کوه جانب روم آمده آنها را میوزید و جیمی رفتی شیخ عبدالقادر را در زند و در طرف

در الخلافه

در الخلافه طهران شاهی جمعی خدایه که گفته و اسب شرف و لایحه فرستاد خود را با جهان  
جهانی نشکر و با توپ کوه لوان روانه کرده عسکر سپید بفرستاد در زند و خواهد گذشت  
عویب است که شرک از با توپ مذکور بد و در حضرت عیبه روم مرحد خود را گفته را  
قدرت فرار کردن بدولت روم ندارد و ما با با فخر حیت و ملک پرورده در دمان عیبه قاجار  
فرود آمد و بعد حضرت شهادت در روح الدالیان چه خواهم گفت در میان  
اطمینان خوانی و لایقان طرز آمدن با در هر مبارکه و فرار کردن شیخ  
عبدالقادر و عمره لایق هر یک مقام و ممکن خود در حیره شرفی که اجماع  
خان بیاحان و قاهر لایق و کلاب هم میفاج کرده شیخ عبدالقادر و عمره لایق  
در جانب مقربان اتفاقا اسطه اطمانی حاضر کرده و در دورد در عسکر  
رودیدند در پیکر خان و جلال محمد لایق و پاشا سرور و پاشا قره پاشا و پاشا شریف

رفته در میان بلده ساج و جیلاخ و سددوز دورم کرده شیخ عبدالقادر و عمرو لا مکرر دفع  
 را چینی دیده و جوابش فند لایان نگرش نیده کار همان را ایام خود ندیده هر روز  
 گفته <sup>ساج</sup> در بلده هم روز نمانده و در این ایام هر چه شیعه مذنب بدت کرده است لبخ  
 عبدالقادر رفته در راهی مرک کرده با پدر خویش <sup>محمد</sup> الله ملاقات کرده که شیخ عبدالقادر  
 از مقابر مقربان تهر پاشا خان و از کرده هر چه پدر و پسر در راهی مرک کرده چار شده  
 با همه پدر و زاده های رفته و همه را از کرده رفته در لایمانی اید خود ابر داشته در راهی  
 که جاب سوت و انظر شطالعوب است شفاق کرده و عبدالقادر خان و در راهی حال  
 رز از اطراف ملات کرمان رفته و همه روس را از او با طوایف خود و از کرده یک طرف  
 رفته و بدفهم خانچه ساقی عوض شده با در هم رسار که شکر موره آمده است و  
 و بعد دورم مقربان اعجاز السلطنه و لا خان رتد پاشا رز در حالت

کرده با هم سه حرکت قوی آمده در نازر و خانه حقا دورم کرده و هر چه از مقربانی میان  
 هم آب که خیران در روزهای مانده بود مقربان اعجاز السلطنه و لا خان رتد پاشا  
 خارج آنها را آورده حکم کرده همه را وقتی حال کردند و نواب شرف و لا حمزه مرزا هم شاهی شاه  
 بجای که رودار شکر و ماورجک شیخ عبدالقادر در راهی ایام مبتلا شده و در راه روز روز  
 شدت کرده در قریب مایخ از دروینا بدار آخرت رتد کرده و اسم بارش در وقت تهر شد  
 ثبت شده و جناب مرزا احمد چینی خان سپهسالار را به بکورت دار السلطنه فرودینی بود بعد از  
 رتد از ابلا با حکم و فرمان حضرت اقدس شریار خلد الله علیه پیشه را دور پمانی در روز چینی بود  
 مدتی در دار السلطنه رز بوده در این ایام با شکر موره حراتی و با توپ با اطراف پیشه کرده  
 در یگز بلده ساج و جیلاخ هر چه شریک یگی بلخی شده و در دورم مقربان اعجاز  
 دورم حقا دورم کرده بود خان بابا خان پیر محمد خان که ابا عینی حاکم مکرر ساج و جیلاخ

بوده در این ایام بازرگانان شیخ عبدالقادر حاکم ساوجبلاغ بوده و حکمرانان هر روز را عینت  
 دانسته و از همه لایان پیشتر بدشان شده و معتقدند که در کلبه بوده و چند روز در  
 هر اعیان السلطنه بوده هم روز قبل از ورود هم مبارکه بجای قبیل ساوجبلاغ و خضر خاگر  
 کرده رفته در دات خود مدارک کسرت شکر اچایاناید بعد از مدارک و مستحالی  
 روزی که شکر در ملک خانی میشدند بر باران بختی رفته نزل چای که دور هم پیش  
 جو افکاره خیریم در نظر از باران دور هم و داخل قریه خانایا بختی شده با شاره خورا  
 ابو بقاسم نام بر باران با بوم مار خان فرزند بر سالت و معالقه گذاشته آخر جنگ  
 رسیده خانی بابا خانی هر چه عجز کجا بر رسیده لابد مانده خورار کرده حاکم که در گذشت  
 محمد خانی پدرش را رفته بوده در دم حاکم بر باران تقاضای کجا رسیده و جوانی را از عمر و  
 نا امید و کام کردند اعیان السلطنه از قتل او آگاه شده چند گردان بر باران را پیشتر  
 با چهار پیشتر

و با چاره شده در میان آمدن جانبی حاج محمد حسین خانی سپهسالار  
 بار آراستگی آیت و سرکشی با مورات سر حد است که در چنان  
 شکر عراق با تو تمانه آتش با درون رده خانه جفا و بشکر در پیمان طایف  
 هر چه شکر حرکت کرده و ادوات سب و جلاخ خراب و پیران بوده و شکر مامور  
 قتل و غارت و جازه مقبولی میان هر آب دیده بمقام طلائع آمده اگر چه اعیان  
 السلطنه در سر کرده کان شکر همه شکر از آن نترس با هر سنتی منع میکردند  
 و با علاج بر زمین در وقت فرصت بمقام طلائع میاندند اگر دوات را در  
 کردند بعد از ورود حاجی سپهسالار در اجمه رحیت و شکر را مرگفته هر طایفه  
 سعیدیان وزیر درار الفوی ای حاکم بلده ساوجبلاغ کرده و حاجر صدر الدوله سبانی  
 با رقم مبارکه حکومت بلده فرزیده عرضت شده بود در این ایام سیمیر موضع اعیان

روانه بریزد لایان سوجلاخ و دروش را بفر احدثت و جایز نشانی را  
 و محبت شده و بفر از نجر و بس بریده و باقی مانده با رخانی باباخانی را اول جو کرده  
 و چند روز زینده برزده مانده همه را با انعام و احسان آرام و آسوده کرده و جلا و چو  
 کرده همی لایانی رفته در روز و در لایان ما ش با جمع سوره و پیکه لایانی جانبی لایانی  
 اسبقی که چند روز دیگر در می مانده مدد لایانی او بر جان طایفه ما ش را حصد کرده  
 و در قیام بر باز و چهار حور کرده تو پیش ما دین ما مرور دانه کرده که حمزه لا و توابع او در پیشین  
 چونکه سار قش در این ایام ستفاق حمزه لا و توابع او بود و آن طرف روه خانه شط آب  
 در راه دور پیدایش و در این روز که پیر احوال که بودند قیام ما مرور رفته در راه دور  
 در طرف لایانی بوده همی و ما ش آنها را تاراج کرده آورده و لا آن طرف روه رفته  
 بقدر امکان باقی مانده با سر سوزر ایش و حوز که آنها را بشیر صفت کرده خراج قیام  
 پهلایان پند

سپه لایان سینه و عهد لایان لایان سپه و مقرر نموده که حمزه لایان در صورت امکان  
 رفته یا طایفه و دیدار ایش نماید و همیشه در بار قش حضور محوس نماید جانبی پهلایان بعد از نظم  
 همی لایانی با شکر آتیه حرکت کرده آمده هر روز در می مانده لایانی قریه باقی را  
 حصد و انعام داده در آنجا حرکت کرده در راه همی صهل طرف لایان و میمانده در پارتوم شهر حرم  
 با جمعی حلال و سکه در آن شهر احوال آورده در هر منزل و ولایت قریه لایان در نزد  
 و پنج مانده هر جا پیش او آمد بقصد کرده همه را انعام و احسان و محبت فرموده و روز در  
 شهر احوال مانده چونکه برف بارش تقاضا داشت لایان روز شهر رفیق کرده همه اهل رومی  
 دل جو برد و لایان کرده بفر احدثت و در بعضی حکم مقرر کرده و بفر احوال نشانی مدد داده  
 و انعام احسان و محبت فرموده تا که شیدند سبب ناز رومی و غیره از زیر و لایان نشانی  
 راه انعام بوده لایان سپه لایان قرض کرده و همه جاهلان داده که احدی را بهر سبب سخت  
 رفته بود

کار داشته و در آن روز که همه شرح دادند و حکام کورپان قریح زنده و تاید کرده و عهد تمام شد  
 که در ایام مافره در مینه در جارت عم سفید کرد در طرف در دانه پورده برداشته کرده بود  
 و در آن ایام درده و مقرب اللقان میرزا خان پسر مدعی آمد در راجحه بعضی مطالب روانه شد  
 روم پوپا شایان و آن و غیره در خصوص و در بار تقنین ایران سوال و جواب بیاید و مقرب  
 میرزا علیخان رتیب افشار را باز در مدت عین روم طرف قاضی بید کرده در دانه داشته و جان  
 سپهسالار اعظم در عهده شرف در دانه مینه حرکت کرده بجهت ترکش رحمت طرف حور و سپهسالار  
 رفته بجهت رحمت کورپان را اقدر در لایم کرده و از حور و سپهسالار استیضه بتر رفته و  
 در همه منازل بعولات صنعت نشان و انعام و جمان داده و بلی همه اما در کورپان  
 در رستان حور و اب و او همه و بشد که انجام کار شیخ چیدانه و سوال جواب  
 مدت عین ایران در روم کی خواهد رسید و سپهسالار در وقت رفتی مقرب اللقان

حرف  
 سخن  
 کرا  
 بر

بهرام

بهرام ملک با برف و قریح و مقرب اللقان حکام الملک را با برف و قریح و کورده  
 و لیخان و قاپوچان و اکت نیر که عین و در تنب و کاتنه اطیش را با توپک سطریش  
 و با مقرب سوره شاهسون و با قدر و قواجه و اعور در مینه سا حلو کد داشته و مقرب اللقان  
 میرزا ملک کاره عین شرف خور در دانه و مقرب اللقان اقبال الدوله ام در حور و کورپان  
 و در اب اشرف و الا بسطه حور و میرزا عم شایسته بجهت خدایه ملکه در سفره حور  
 در در استیضه سلما ببول از جانب حضرت خدادید کار رحمت عین حکام و اب  
 و با سلطان مملکت روم در خصوص شیخ چیدانه که لهورده و سلطان عبد الحمید  
 هم سر حور و عین عینی اطینان و لاده که شیخ چیدانه را آورده و در دار الحکامه  
 حور نیاید و بجهت اطینان حضرت شایسته خدایه ملکه جانب مطرف پاشا را امر کرد  
 در اب اشرف و الا حاجت مملکت سلطنت حور و کورپان را روانه و در الحکامه حور کرده

مصطفیٰ شریف معترجم علیه روم در خدمت ابان شرف و الا حرم مصم  
 السلطنه و از دوا کلافه طوران کشته بعد از هم روز شرف حضور مبارک حضرت افاض  
 اقدس شاهنشاہ علی بن علی کشته نامه نمودت خامنه حضرت اقدس السلطنه  
 عبد الحمید خان حدادند کار معترجم روم را رسا بنده و در نامه تمهید ارضی  
 شیخ عدالته شده بود و اظہار کبر بفرع صدمه باز با کرده بود که در لیس  
 هم یعنی عدلی ایران و روم بود در میان وقایع سہ ہزار و بیست  
 و قرار دوم لشکر در حدات ابرار و ارفار شیخ عدالته  
 در بہار ہمی سہ ہزار جانب فارس لمعیہ قرار شدہ بود کہ در پنج مقام دہکان  
 روم شدہ بکار کردیمہ صرف و توشین ابواب محمد قرب اللغات لیس الملک رفیع  
 ہفتم افش را ابواب محمد قرب اللغات خمر و خان سہ ہزار افش رفیع جدید است

الوابہ

ابواب محمد قرب اللغات میرزا اعین خان سرتیپ تکی کمانہ اطیش ابواب محمد  
 علاء قاپوچان و الیز سرتیپ سوارہ و احد و احد و سوارہ توجہ بکلی رزادہ خود  
 و سوارہ افش را ابواب محمد قرب اللغات قدما و خان سرتیپ رفیع میس  
 قرب اللغات احمدی السلطنہ و اوروم برید در لایہانی بودہ شروع ہمانی ابواب  
 سوارہ علاء دین خان و توجہ ابواب محمد قرب اللغات سہ ہزار و بیس  
 لایہانی قرب اللغات حاتم الدولہ بودہ و اوروم برید در بلدہ سہ ہزار و بیس  
 ارضی و رفیع مشرق و سوارہ صانی نقلد افش ر و سوارہ توجہ بکلی روم  
 حسین خان روم و زید اللواید اوروم برید در جمع فرشتہ ساس رفیع خور و ساس  
 سوارہ ابواب محمد قرب اللغات شیخ علی خان سرتیپ و اوروم برید در لایہانی  
 والا ناصر الدولہ با پنج رفیع سہ ہزار و سوارہ و با تکی اطیش و رفیع اوروم



با حکم حلال و شکوه و با همی نظم و نظام و در دردیته شده سه روز در کتار شریک  
 در کرده بعد از سه روز در هر روز حاکم کرده رفته در راهی و کتار نزدیک  
 یوه در هر کرده در جانب هم تعلقه روم در هر رحمت و عکس که در شته و در فوج عکس  
 و سکه شیخ عداله را با چند نفر از لایان اراده که با جوشته و فساد بودند میریزد  
 با یک بانه کتار شیخ عداله را برده و در دار الخلافه اسلامبول حبس نظر کرده و لایان  
 اراد و میریزد کتار اراده کانی شکر او اسطه کرده و در دو ماه مبارکه شده و مظهر  
 حدیثات کرده و در هریت تار سر بعد از اطمینان در حکام رحمت آرام و اسوده شده  
 در و احوالات خوده جایا شده بعد از کتار شیخ عداله کتار کتار  
 اهر رحمت و تقی کرده و در پان حرکت جانب احمد الکریم <sup>علیه السلام</sup> الدوله  
 و ایون نظام از زنده و در السطه نیز بجهت سر کتار حدیثات <sup>علیه السلام</sup>

ان ایام

ان ایام جانب احمد الکریم <sup>علیه السلام</sup> ایون نظام در شهر شبان اردو کتار  
 بریر حرکت و نموده بجهت سر کتار حدیثات در پان از طرف و کتار  
 و جان هم آب و صلیح رقیف کرده هر جا قرار و مدار حاکم مکره را اوله  
 بعبر انکس و حجت نموده بعبر انکس و سیرت کرده تا ماه لایان  
 رسیده در ماه مزنده تقریباً <sup>چون</sup> تمام اکس با فحاج قاهره و باقی نه اش  
 بار در هر کرده بود همه شکر اخص و نموده و نظم ملک را بعفایت <sup>لما</sup> لایان  
 سپرده که لا عجب حدیثت گذار بوده و در وقت حیات کرده و با عجزه لا مکرر <sup>در</sup> حدیثات  
 همیشه در جان ما ش و مکرر خون ریز قیام و کلام بوده چنانچه بدیت <sup>در</sup> قصبه  
 استویه و جو اهر در جان ما ش و مکرر اتفاق افتاد که پانصد نفر از طایفه نقل رسیده  
 ما ش در شهر از طایفه مکرر تر باشد و ما ش طایفه رشید و در شهر <sup>در</sup> حدیثات

حایفه نامش بطایفه مکر خبیله در اندرون ایام حرمه لاور بر قش شقاق کرده  
فوج محمد لاماش تعدد کرده الزام داده بود که هیچ اتفاق ریاری نداشته ولور اندازد  
که در سار قش بیرون آید دور وقت فرصت کار لور اتام ناید بینه سران محمد  
لور ابد به در ایام در ساد فقه با بولره خود طرف لاس لایمان اده محمد لاماش  
با سواره و پیکه خود رفته و خوا و شیر کرده چند نفر از طرفی کشته شده بود و در جانب  
امیر نظام بعد از نظام لاس لایمان و سدر زرد و میه زینف لاده قرار گرفته  
که شش هزار تان اهرش کرده و شش هزار تان از یوان اعی و محنت شده قلعه لاریه  
که خروبه است و طرف و حالات لور اکر دست و سر عدم است عیبه روم است  
لور اکتیر یانید حد التیر کرده و با عیبه شاکر ملک لور میته شده و راه جبار  
حادثه که اتفاق افتاد قتل حرمه لاور مکر بوده که در ششم شهر رمضان در بلده ساجی

اتفاق افتاد در بیان قتل حرمه لاور در بلده ساجی و جلاخ با ش  
ره مقرب اللان حنفینان وزیر العواید و حمران ساجی  
و سرداش ششم شهر رمضان المارک لک تقدیرات اهر  
چونکه حرمه لاور ایام حاجت فقه و فاکل دیده و شرح عید الله را در حرکت  
در بیت مزره نقره ملوک خدا در میان بقدر رسید و از جانب شیخ خدایه  
سه سالار شکر الراه بوده و در قتل اما میان مراب اهر لور داشته  
در این ایام خدایر شده و لاج جانب لور داشته نه لزوم عید روم  
راه امید لور از خارج است ایران راه فخر در بر فخر و سقا میرد و ل  
چاره کار نداشته خراب ای نظام در خصوص قتل حرمه لاور مقرب اللان وزیر العواید  
و محمد لاماش تا کید کرده بود که در وقت امکان و فرصت باید حرمه لاور قتل

و اسباب قتل در هر طرف داده بود و برادرش کاکا حوله که با همزه لا عداوت داشته  
در جانب دیوان میخوایسته دور ایش سفید و بزرگ طایفه میگردانید و اکثر اید با همزه لا  
ولی بد کرده بودند و میرا طاعت کفاح حوله داشته با همزه لا چون ماه و شب که اطراف  
کرده و شفا و وسایط از لایان بگرد و خردت و در خدمت مقرب الحاقان وزیر العواید  
و در حیث چاره کار افتاد و مقرب الحاقان وزیر العواید میخواست تا آب پیرانش شراب کرده  
فروستند و کار لود را انجام بدید بعد از آنکه در نیمه طرف توسط کرده وزیر العواید در گذشته  
که همزه لا با همزه انزده نفر از قوم حویشها در خویش با همزه لا داشته اند و در خارج بلده  
س و جلیغ مابکار حویشها ملاقات نماید در روز پنجم شهر رمضان اجمارک بعد از آنکه در گذشته  
زنده رشید و پیر بلده س و جلیغ آمده و در خارج بلده س و جلیغ در برابر کار حویشها  
در توباع قبیلند ماب چادر زده و سرورده شهبون ماب کرده که سردار یک پیر عمور در گذشته

توجه بها حاضر کرده و همگوسته بر بارانم فستق داده و سپس دیوار گذاشته بجهت آنکه اگر  
بخواهد نزدیک چادر پاید با کوله بدف تیبلانیند و قرار گذاشته که همزه لا هر چه سوارم عمده  
دارد و در آن رگذاشته خودش چنانچه در گذشته با همزه انزده قرار گرفت و در گذشته  
مقرب الحاقان وزیر العواید پاید بعد از آنکه در نیمه طرف تدارک قتل لودر ایدیه احضار نموده  
همزه لا ماب یغزیرا در خود سوار لانا نام دیکو پیر او با یغزیرا در زده خود میان چادر آمده و فرزند  
لورده لودن یافته بعد از احوالی پرس و قرار صحبت دیگر کرده مقرب الحاقان وزیر العواید چاره  
پیران آمده و سرورده توجه بکلور اسطبل چادر حاضر بوده و بعد در بارانم در احوالی چادر  
بودند اهل در خارج توجه بکلور شیب و تیر انداز شده بعد از نیمه طرف کوله باران شده  
همزه لا در گذشته در میان چادر کوله انداخته یغزیرا سلطان سوار کرده و چند نفر از خود  
میان تلفت بودند و در گذشته سردار یک خودش همزه لا را ایدیه و توجه بکلور ایدیه بر لودر پیر کرده



در حیدرآباد میسر ایاب بوده که از مقدمه قتل جانم ایبا خبر بدی داشته با حرکت  
 یکفرزاد هم شهباز میوه در وقت فرصت با خودم میزبانان زده بود اشته در  
 وقت جان دادن کویطیه شهادت قسم مبارک مع لایعاصا ذکر کرده و ابوالقاسم الدوله  
 بعد از اطلاع از آن مقدمه قاتل گرفته پیشه و جس کرده بود و اقصای رفته بود در پاریس  
 مقدمه وفات چند نفر از کرده کان بعد از تحقیق و حواشی چند الیه  
 اندر قریب القان حاج رحیمیان بر تدریج تاجانه مبارکه که ابانجه خدمت گذارم لعلیه  
 بوده و از منصب سطر خدمت کرده بر تپرسیده بود و در ماه ربیع الاول هزارم ولایت  
 از دستم محوم شده رحمة الله بعد قریب القان آقام الدوله که در مقدمه حواری  
 شیخ حیدرآباد شب روز آرام نداشته کامرور برج و در دروازه کامرور مسجد خرابه منزل  
 داشته نه شب خواب داشته و نه روز آرام در دفعه از شرم کلوه طرف اولی خند  
 در وقت

و در وقت آمدن از قلعه بدر بو بازمی شیخ صدقی با هزاران نقد نفوس و پانصد و پانصد  
 لچینی لچینی کرده بود اقبالی الدوله در راه بولورومیه آمده بود اگر از راه لچینی طرف شرمزاده  
 پسر از راه باران سنج چهار صد نفر با زهمراه داشته و اهل حیدرآباد هم در دست اولادمانند  
 بود و لیسار ترس و او اهدا داشته و فساد داشته اگر کلوه در جانب اولاد می انداختند  
 هزار کرده میرفتند و اقبالی الدوله پسران بعد از تقدیر ساندند کامرور خصب شربت  
 اقدس شایسته هر خدایه ملکه میزید کامرور و حقیقه اهل و حیا و ایرو و طایفه حشره  
 میخورد از همه گذشته خدمت تهور پاش خان از همه بدتر بوده و از منصب سر می خدمت  
 کرده تا بدرجه ایزتوان رسیده بود و در ششم ماه مبارک رمضان هزارم ولایت نه دشت از  
 وارد دنیا بدلا آخرت ولایت کرده و از رفعت دنیا اسوده شده رحمة الله علیه و دیگر روایت  
 سدد در سراسر خاندان قره پاپاق که ابانجه خدمت گذارم لعلیه بوده و در راه

دیور رسید بوده و در میان لایان قره پاپاق از همه بزرگ تر نشینید و صاحب سفره و وقت بوده  
در اقربها رزدار دنیا رفته که بعد از آن در خان رتبه فیج و امانه در ماه شوال هجوم  
شد و بعد مقربلقان مصطفیقلان اعیان السلطنه بمدا که رئیس نظام دورانی  
در رئیس دورم بر او میبوده که کرده دیور شیر کرده و در همه و خوا و خوا اما اسم در اسم  
عصری و در باب و در جنگ الالد در یک از حد شت و شبا حوت کرده بود و چدرور که در خوا  
بود و خواه لودم تو بجه و پوستینی خور ساد که در برداشت از منفعت جاسورام غلبه  
داشت از منصب بر منک خدمت کرده تا ایرقان رسید و در ششم شهر شوال در اردو میرزا  
و از دنیا بدر آخرت رفته و بعد مقربلقان محمد خان رتبه فیجانه پیر ریاست  
یاور تو بمانه مبارک پدرش در رکاب مبارک خاقان مقور محمد شاه هجوم در جمله  
و خوا و در آنه کرده بود که خاقان مقور اورا برادر خطاب میفرمود بعد از فوت پیر ریاست

یاور خاقان مقور محمد خان را خواسته و در جاسور پیر یاور تو بمانه کرده در اربع ایام منصب پیر  
رسیده بود و در خوا رتبه فیج خدایه پیر شت و خدمت نمایان کرده عصری در روز و در  
عسکر خان جعفر از آن بهره دلان بجای بدلت سپرده و در شهر جاسور امانه رتبه فیج و در پیر مقور  
بر منک سوره در حد علیان در قلعه چهر بر با ضرب قوه شکاک بقتل رسیده در میان  
در هرز که طایفه شکاک و با مور شدن نواب و الا در دولت و با  
عواقب جهت پیشه علیان شکاک و احوالات آن ایام در شت  
سابق اربع و در شت که سر خط عمره لاسور با حکم مقربلقان وزیر العواید حمران بلده  
س جلاخ بریده پیشگاه جناب احمد اکرم اعلاخ الدوله ایر نظام آوردند و قازاق  
میان هم را پیر خاک بقتل رسانید همه لایان اراد در اربع شهر قمره و اینه کرده خدمت  
جناب ایر نظام نیانده از جمله علیان شکاک و اینه کرده بحضور جناب ایر نظام نیانده

و در ایام که جناب ایر نظام که در اردو میه زلف داشت شکاک حکاک آید چندان دست  
اردو میه را مالای و تاراج کرده و در ایام حاره اردو میه پس از حوزا در طایفه شکاک روداد  
و پیشه شکاک لازم و واجب اقله بود علیانی اگر چه در حاره اردو میه تقییر داشته و در  
ماه باقر لایا در بجهت اردو میه علیانی ماوراء النهر در آمدن ساجی او آخر کار در آنجا  
گذشته جناب ایر نظام مقربان قان لا خان مرتب را خواسته علیانی پر خود قد لار اردو  
اردو میه کرده بلکه چاره کار را داشته در خدمت مرتب حضور جناب ایر نظام رسیده انگاه  
نشده بلکه بعضی فریاد کرده که باعث حیرت و او هم علیانی در پیرو شده  
برشته نهایت و جناب ایر نظام را بپدر خود رسیده علیانی خود را در هر  
دیده و مضرب لید و نمیدانست چه کند و ابوالا ما فرالدوله بشو حراق که ابوالا  
خود بوده بجهت رفق علیانی ماوراء النهر و در آنجا که حوزا ابوالا بجهت مقربان  
البر

مرتب در قصبه سراسر طی شده با اتفاق همیدریا علیانی گرفته رنده بدست آورند  
یا بقدر کار در اسب حه ذاب و الا در شب هشتم رمضان اجماع بشو حراق در اردو  
حکمت کرده و در شهرت انداخته که ذاب با فرالدوله بشو خود و خصی شده حوزا  
بر خود مقربان و تخریب شده مقربان قان لا خان مرتب حکم حوزا محمد لایا علیانی  
خدمت جناب اعلاخ الدوله ایر نظام میرقد در قریه مزوره بعد بیکر رسیده و در آنجا  
مستقر و در شهرت داده که حادثه طرف و جلیغ رود کرده از جناب ایر نظام حکم  
رسیده باید برشته طرف و جلیغ بروم بعد از حرکت کردن در رقی مقربان  
لا خان طرف اردو میه ذاب و الا بشو حراق کرده رفته در قصبه رمانی با  
شیخانی مرتب طلاقات کرده با اتفاق حرکت کرده چهار ساعت از شبانیم  
رمضان گذشته تقییر لکنه شهر اجمع کرده با اتفاق مقربان قان لا خان محمد جعفر لار اردو

با تکرار آسته و بار آت صفرایت و با تو چنان آتش بار طرفه مهر  
 حرکت کرده و در زویر قلعه سر باز و تو تمانه را هم قسمت کرده مقربا قان شیخ  
 کوثر با سر باز و تو تمانه حوز از طرف روضخانه که بالا سر قلعه باشد آنگاه از رفته و در  
 و لانا طرف اوله طرفین قلعه تو پان ابرده در بالا رفته که ششم قلعه باشد رفته  
 علیانی در قرینه که خانه و در هر حال و اسباب بود است بوده بعد از طرف هر که  
 در راه مبارک است خبر می رسد که شکر آمد مضر شریف چه نفر از اهر و عیال خود ابردا  
 قلعه بالا رفته که یک چاه است و جارسخت و حکم یک باشد در راه باریک و در  
 که از قلعه در حکم کرده پانی است شقاق کرده و در جای آن از عیال و اطوار کردن بود  
 که صبح صفاق و دیده شد با حکم نواب و الا شیرو تو تمانه کشیده نایر آتش بار کرد نشسته  
 علیانی بدست نفر مراد داشته نایر انداختی لشکر باطلی که داشته هر سوار در روز گذشته

حکم پیش کرده سر بازان حوز از طرف و سر بازان عراق از طرف نایر پیش بر دل طرفه  
 قرینه چهر کرده علیانی از قلعه امان کشیده نواب و الا و سر بازان مطلع نشد و اخصد قرینه شد بعد از  
 در قرینه نایر شورش و قتل عازت که داشته علیانی از وضع این صطور دیده که مقصود از قتل در بر  
 او نیت بکشد قتل و عازت و پان عیال و عیال است نایر تر اندازد که داشته هر سر باز از اهر  
 حرکت کرد با جلوه لشکر باطلی و عیال حاکم بدست که دید شصت نفر از سر باز و سواره مقتول و نایر بود  
 شده سر باز قرینه را خالی کرده نایر فرار کرد نشسته ارباب عیالی که آورده با هفت نفر در روز  
 در قیاس خود برداشته فرار کرده نواب و الا همه طرف جواب سواره که داشته بود حقیقی در جارسخت  
 حرکت کرده در میان حوز و عیال شصت نفر عیال آنهار رفته بود علیانی همه طرف اهر  
 کرده و دید که نایر از امان که حقیقیانی خالی که داشته رفته راه فرار نداد در انظار فرار کرده رفته عراق و آن  
 که جارسخت و طرف حوز عیال روم است شقاق کرده و سواران که در راه



طرف بر عیالان جمع شده هزار نفر سواره و پانصد هزار پیاده و عیالان بوده  
در پانزدهم در وقت مقربان لاقان لاقان سر تفتیش را انواع  
قاہرہ و با سوارہ جلاوت نشان و با توپخانه آتش نشان  
باب سوم است بجهت تفتیش لشکرهاک پاک  
مقربان لاقان لاقان سر تفتیش در شهر رمضان با محمد لاقان عیالان خدمت  
جنبه علاج الدوله امیر نظام رسیده محمد لاقان تفتیش شد که شما با پار خود با  
آمدہ گرفتاری داشتند از طریقہ موت محمد لاقان عیالان این جانانہ ہر  
باشد اورا در وقت لبر از خود خواہم رسیده محمد لاقان تفتیش از خطای عیالان  
پس از آن دو ہا ہر کردہ شد با امر خیر بہر خود رسیده و از خصم جانب امیر نظام  
اگاہ کردہ و مقربان لاقان لاقان سر تفتیش ہفتم و ہشتم آتش و سوارہ آتش و خیرہ

بہ ہام لاقان

چهار ہزار نفر سوارہ و پانصد ہزار پیادہ و عیالان تفتیش شد کہ دیدہ در روز ہفتم  
اگر در رمضان با محمد لاقان تفتیش کردہ در ملک ہر روز کردہ  
صوبہ ہر روز ہست کہ محمد لاقان تفتیش شد کہ عیالان تفتیش شد کہ  
و اثر آن و مات ہر تفتیش شد کہ عیالان تفتیش شد کہ  
پس تفتیش شد کہ تفتیش کردہ با وجہ امر عیالان تفتیش شد کہ  
دور رستان در دہات قتلہ میشوند و لا رایت سزاوار تفتیش شد کہ  
بند و لشکرهاک بہرین ہر ملک لاقان لاقان سر تفتیش شد کہ  
و تفتیش شد کہ حوزہ و دیور تفتیش شد و اثر تفتیش شد کہ  
طریقہ تفتیش شد و حد مران تفتیش شد کہ حوزہ بدو تفتیش عیالان ایران اوروم رسید و دور تفتیش  
عدالتہ با بحث خراپہ دہات لاقان تفتیش شد کہ حوزہ و دیور تفتیش

پیشه شاک لازم افتاد که در طرف قلعه چهره زاب ناصرالدوله لشکر خور و اوقاف  
 کرده و در طرف بره چهره که در فخر شهر در دیده است مقرب الکفای لا خان  
 مرتب با انواع افتاد رسوله افتاد و چهارم بود و قاضی و آخر دورم کرده  
 و انواع هم تمام که صورت در بره است و چهره که زاب که در تصدق است تالان و  
 دوران کرده چهارم نیزه سر زاب ناصرالدوله حضور جانبی و نظام و ستاد و  
 عدت و مقرب الکفای لا خان مرتب و در وجه بدست لشکر منصوره  
 قائم گشته سرور را آورده اندام و جازه گرفته و در وقت بدست لشکر  
 ناصرالدوله بقدر رسیده و چهارم نیزه باران افتاد و ابواب هم در  
 لا خان سید مقتول شده و دیات هر سه مال را با نمره آتش زده سوخته  
 و لشکر منصوره در آن سه ماه بعد از آن گشته و در سر زاب شاک و در حین آن سه ماه در راه مانا

چهار بیلیان شاک گشته و در سر و اش شفاق کرده و سوار و پناه  
 هر چه دورم آنچه در آن و جان و عیب آنها بدست آورده بدون مخالفتی خطا  
 و توقف کرده چهارم نیزه دورم در جاب خود کدام بوده و جانبی نظام و شتم  
 شهر توانی در در دیده حرکت کرده در چمن و در شمس دورم کرده و شاک  
 ۱۱ در سر و اش بوده عیالی در طرف انار صحت ایرانی و اینه کرده و در آن پیر خود را  
 پیش پشیمان حرکت و ستاد اجازه رفتی از بد و رحمت صورت بره حرکت  
 کابک دورم حاضر کرده همه رخت شاک در حرکت در راه طرف نام رفته عکس گشته  
 نابر علی اعتدالی بهر و جان آنها گشته خشم سپردتسم جلا و در پیش سیف حال  
 در وضع چینی دیده و از تقدیم عداوت نهان و خون زریب عیالی داشته این حرکت از  
 عیالی در گردان کرده چند نفر در ریش سیدان حدیث زاب ناصرالدوله آورده



دفن بیجا نومی حضرت آیت الله العظمی مرتضیٰ عینی (ره)  
فصل پنجم ۱۳۵۲ هجری

بعد از ورود دولت سلسله نیر حقیقیان را چون کار و دست کار فرموده همه اهل دیوان  
سز و تشییع در خارج خود را ام و اسه شده است و شیخ عبدالله دارالکفایه است  
ماهر صدیقه علی به لردان را دولت کرده مقیم پیش شد ثانی است تا چه در اید  
و این تاریخ اولاد را بنده در راه می رود در سلسله نیر در مزارم بنده

در عهد شریک اولاد خود را با خود بناید

تمت

۲

کتابی فقه تاریخ اکتلو شرح و جامع غیب مباح طوائف گو و الهی در حقه (اصول فقه)  
و سایر و محالی زمان و مرادات عنها نیز است که غیب حدیث در حدیث اول  
و واقع که حق را سند در راه علی ۲ است و کتب که دستوں فو صاف  
که است و سند در راه علی ۲ است و کتب که دستوں فو صاف  
۱۵۰

۸۴

دستور

بقا کما نماز عموم حضرت آیت الله العظمی مرتضیٰ عینی (ره)



Micrography Dept.  
The Library of Ayat Allah Marashi Najafi  
Qom - Iran

Serial No: ۹۷۷۷ ۹۷۷۷ شماره مسلسل: